



ترجمه: محمود نوائی

تالیف پروفسور زیگموند فروید

ترجمه محمود نوائی

دروس پسیک آزالیز

آغاز نامه هنر جم

نگارنده در اسفندماه ۱۳۱۴ هنگامی که مشغول خدمت وظیفه بود و این دوره را میگذراند غفلتاً مادر عزیز خویش را از دست داد و دوماه بعد یعنی در اردیبهشت ۱۳۱۵ برادر جوان ناکام و بی‌نظر ما نیز در اثر یک واقعه ناگهانی چشم از زندگی برداشت، واضح است که این آلام روحی، بانام لایمات دیگر زندگی که نمیتوانست در روی یک جوان بی‌تجربه بی‌تأثیر بماند بهمین دلیل حالت روانی عصبانی شدیدی بمن دست داد معده، کبد و کلیه‌ها دیگر نمی‌توانستند بطور طبیعی عمل خویش را انجام دهند. مغز خسته و فرسوده شده بود و نمی‌توانست مثل سابق بتفکر و تعمق پردازد در دیماه همان سال من عازم مسافرت باروپا برای تعقیب تحصیلات عالیه‌خود گردیدم و چند روز بعد بمقابلات یوفسور لنیل لاوستین که متخصص سمپاتیکو تراپی است شتافتیم نامبرده پسر از یک ساعت معاينه دقیق اظهار داشت هیچگونه علت

جسمی در شما نمی‌بینم بیماری شما کاملاً روانی است حساسیت جنسی شما را بیشتر آزار میدهد و تاثیر پذیری شما نیز نتیجه همین حساسیت جنسی است من بشما توصیه می‌کنم که بازنان زیاد معاشرت کنید موزیک ورقص روح شما را تسکین می‌دهند سعی کنید که لااقل هفته‌ای دوبار بازن ارتباط جنسی پیدا کنید ضمناً بتألیفات فروید مراجعه نموده و نیز نوشتگات پل نیسنسن وژاگورا راجع بتجددید تربیت نفس مطالعه کنید آنوقت نه تنها این عوارض مرتفع خواهند شد بلکه شما خواهید توانست تکاملی تنویز روانی خود را بحدا علا برسانید و آنطوری که دلتان می‌خواهد بشوید آنگاه اضافه کرد که بیشتر مردم مشرق زمین در اثر محرومیت‌های جنسی روح امراض غیر طبیعی هستند و در عنفوان شباب نشاط و تعادل تنی و روانی خود را از دست میدهند شما کتب متخصصین علم سکزو لوژی را مطالعه نمائید و نتیجه مطالعات خویش را بصورت یک کتاب جامع در دسترس هم می‌هنان خود فراردهید ترجمه آثار این دانشمندان نیز بزبان فارسی بسیار سودمند واقع خواهد شد و انقلاب عظیمی در کشور شما ایجاد خواهد کرد و حیله کسل و پژوهده مردم آن سامان را تغییر خواهد داد و آنان را بسوی فعالیت خواهد کشانید.

گوئی سخنان آن مرد بزرگ تاثیر معجزه آسا داشت زیراشنیدن صحبت‌های او تن مرده‌ام را جان و جان افسرده‌ام را توان بخشید تصمیم گرفتم که اندرزهای آن پدر مهربان و دانشمند ارجمند را فوراً به مورد عمل گذارم بلا فاصله. عده زیادی از آثاری را که توصیه کرده

بود خریداری نمودم و همان شب بروای فراگرفتن رقص بـکلاس دانس رفتم با اینکه خیلی زود رقص رایاد گرفتم اما حجب و کم رؤی مانع این بود که بتوانم با دختران زیبائی که در همان کلاس مشغول بودند آشنا شوم کتاب «روش عملی تلقین بنفس» تالیف ژاگو در اینقسوت کمک گرانبهائی بمن کرد و بزودی جرئت و جسارتی که هیچگاهادر من سابقه نداشت در خویش احساس نمودم شوخ و بذله گو شدم شادان و خندان گردیدم مانیتیسم وجاذبه شخصی من فزونی یافت و دخترها خودشان بمن نزدیک می‌شدند مثل اینکه من دیگر آن آدم سابق نیستم آن حس بدینی ویاس دیگر در من وجود ندارد بهمه چیز و همه کس، خوشبین هستم گوئی خورشید عالمتاب در میان ابرهای تیره خود نمائی می‌کند جسمما و روحًا سبک شده‌ام حرص و ولع زیادی به مطالعه پیدا کرده‌ام از خواندن کتب علمی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی لذت می‌برم، از استماع نغمات روح پرور موسیقی! از مشاهده زیبائی های طبیعت و شکار های هنری محظوظ می‌شوم همه چیز با من سخن می‌گوید و مرا بزنده‌گی تشویق می‌کند تاریکی، غم و اندوه، ناامیدی آه و افسوس دیگر جان مرا عذاب نمی‌دهند دلاوری و شجاعت خاصی در خویش احساس می‌کنم روح مبارزه جوئی در من تقویت می‌شود ترس و وحشت، بیسم و هراس دیگر بضمیر من راه پیدا نمی‌کند. بتحصیلات خود با موقیت تمام ادامه میدهم و ضمناً بتدقيق و تعمق در آثار علمی، فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌پردازم خلاصه‌دنیا

برو فرق مرام میگذرد در جا نمیز نم هر روز قدمی فراتر میز نهم به هدف
 خود نزدیکتر میشوم و از آنهم تجاوز میکنم ولی افسوس که بزودی
 سپتامبر ۱۹۳۹ فرا میرسد و آتش جنگ عالمگیر مشتعل میشود و من هم
 مجبور میشوم که خواه و ناخواه آن محیط علم و آداب، آن محیط
 پر از سرور و شادمانی را ترک کویم و بعیین غریز خود بازگردم، من
 ایران وطن نیا کان خود را بیش از هر کشور دیگر دوست میدارم،
 اما افسوس روح و روان این ملت کشته شده و موهومات و خرافات در
 آن رخنه کرده است بین دختر و پسر دیوار ضخیمی از عفت و عصمت،
 شرم و حیا قرارداده فقط دل مردم بشب زفاف خوش است و پس از آن
 یکشب عیش ناپایدار دونفری که ندرتا توافق اخلاقی بایکدیگر پیدا
 میکنند باید بزود سریش بیکدیگر بچسبند و مصنوعاً یکدیگر را
 دوست بدارند، مقایسه این وضع نکبت بار و غم افزای آن اوضاع نشاط
 انگیز و سرور آمیز کشور های متمن مراد ادار ساخت که این شعر
 را بسازم.

در ملک دیگران بنگر دختر و پسر

با هم قرین و دوش بدوشند هر زمان
 آنها چو بلبلان بچمنها قرین گل
 ما همچو جند کرده بویرانه آشیان
 زنها پریش یکطرف و مردها غمین
 زین عقل در تحریر و زان طبع ده فغان

شرم و حیا و عفت و عصمت عتاب و ناز

رنج دل و بلای تن و آفت روان

دکتر فروید گفته چنین در کتاب خود:

«در روی فرض جذیه جنسی سه امتحان»

«امراض روح در همه اشخاص نور و پات

معلول کمپلکس دودیپ و رفولمان»

بعد از بلوغ پس عمل جنسی ای رفیق

واجب بود برای جوانان و دختران

چون عشق نیست مردم این ملک جملکی

بی ذوق و بی اراده و مایوس و ناتوان

را جمع بعشق گفته چنین پروفسور زانه

عقل و خیال و منطق و دلزو خورد تکان

گر عشق نیست عمر برای چه لذتی است

بر فرض زندگی مدامی و جاودان

بیمورد نیست که یک قسمت از مقاله دکتر اکتاوب لیار در اتحت

عنوان «اصول اخلاق جنسی» در این جا نقل کنیم:

هنگامی کد یک فرد بشر نیازمندی آشامیدن، خوردن، خفتان

را حس میکند بفکر هیچکس نمیرسد که او را از این کار بازدارد و

یا باو بگوید که اصولاً ترضیه احتیاجات طبیعی مجاز است و خلاصه

اجرای این اعمال آزاد نیست و تشنگی و کرسنگی، خواب دارای

اهدیت حیاتی و بنابراین مقدس هستند اگر امروز این شخص احساس کند که بخورانک گو ساله و هویج میل دارد دوستانش سعادت خود را در این میدانند که بنواند بر وفق میل او رفتار کنند زیرا اطمینان دارند که در این صورت او بالذت غذا خواهد خورد و عمل هضم بهتر و آسانتر انجام خواهد شد و اگر نتوانند تقاضای اوراعملی سازند او را مجبور نخواهند کرد خورا کی که نخواسته است و فعلاً اشتهای اورا تحریک نمی کند مثلاً گوسفند و سبز زمینی را بزور بخورد روز بعد اگر میل او بگوشت گاو بکشد فقط باین بهانه که روز قبل گو ساله را دوست داشته دوباره از آن خوراک باونخواهند داد و او را برای همیشه بخوردن گو ساله محکوم نخواهند کرد.

اما یک فرد بشر حوائج طبیعی دیگری هم حس میکند که شاید کمتر برای زندگی ضروری باشند باین معنی که محرومیت از آنها موجب مرگ نشود ولی بهمان اندازه مقدس و شاید هم مقدس ترند زیرا بقاء نوع وابسته بآنهاست - مقصودم حوائج جنسی است - فوراً با ودر خارج از این حدود عمل جرم و جنایت محسوب خواهد شد اگر اگر میل او از جنس مخالف کسی را انتخاب کرد که خود طرف نیز حاضر؛ راضی، و فریفته آمیزش باشد - این خود نشانه بارزی است بر اینکه ارتباط آنها با نظم طبیعت هم آهنگ است - اشخاص نمیخواهند این تمایل طرفین را دلیل کافی و قانونی برای این بدانند که آندو باهم

بیامیزند و اگر خوشبختانه باین عمل رضایت دهند تنها باین شرط خواهد بود که این لحظه سعادت آنها را برای مدت محدودی بهم پیوند دهد و در خارج از آن هنال مناسبات دیگری نروند فرار داد زوجی وادا و اطوار عاشقانه را مانند مقلدین تا ابد محفوظ بدارند.

بدینظریق شخص خود را در برابر یک وضعیت خاص اخلاق می‌بیند که برخلاف عقل و منطق کاملاً ساختگی است و بر طبق آن همان عمل جنسی دریک مورد در حدود معین بعنوان وظیفه مقدس و پر شرافت توصیه می‌شود و در مورد دیگر مکروه و فبیح چلوه گر میگردد و حال آنکه این نهی از منکر موجب جدائی افراد زیبا، بلند همت؛ بنایمان که یکدیگر را دوست هیدارند هیشود و اهر بمعروف رابطه زشتیها، سبک مغزی‌ها، و آزمندی‌ها را تجویز می‌کند. کلمه احتیاجات طبیعی را قانونی و شرعی می‌دانند با استثنای نیازمندی جنسی که حتماً باید اجازه مخصوص برای آن صادر شود این همان امتیاز شاعرانه بهشت روی زمین است: «شما حق دارید که انواع گلابی‌های این باگرا از قبیل شاه میوه، زیجه، زرد مبو، دم کچی وغیره بخورید اما خوردن کویس‌مادام (گلابی مخصوصی است در فرانسه که ترجمه تحت الفظی آن ران خانم است) اکیداً ممنوع است».

یسیک آزالیر تلم ضمیر نابخود است و غرائز محتویات ضمیر نابخود را تشکیل میدهد چون ضمیر نابخود مدیر زندگی نا اندیشمند ماست و بطور غیر مستقیم بزندگی اندیشمند ما نیز حکمرانی می‌کند

بنابراین غرائز حیوانی که سرچشم‌هظر یافته‌رین تجلیمات روحی ماهستند
اختراعات علمی، اکتشافات صنعتی،
شاهکارهای هنری، ادبیات‌همه و همه از همین غرائز «حیوانی»،
نتیجه می‌شوند و از تصحیح آنها بوجود می‌آیند البته تا اندازه‌ای محرومیت
جنسی لازم است تا «واپس زدگی» و تصحیحی بوجود بیاید.

بقول رودیارد کیپایننک: «اگر همه لبها بقدر کفايت از بوشه
سیراب می‌شدند کمترین لبی برای آواز خواندن کشوده می‌شد» عشقی
همان شاعر آزاده‌ای که در این محیط فاسد و مسموم دچار سم مهلک
افیون گردید و بالاخره هم در خاک و خون غلطید با اینکه اسمی هم از
پسیک آنالیز نشنیده بود باز قضیه تصحیح هیل جنسی را تصدیق می‌کرد
و در این بیت خود چقدر خوب این‌مسئله را روشن می‌سازد:

«ندارم شکوه‌ای از عشق در دل آتش‌ی دارم
که من از پرتو این آتش است ارجنبشی دارم

اگر در این شعر عشقی کلمه «دل» را به «ضمیر نابخود» تبدیل
کنید همان تئوری تصحیح فرویدرا نتیجه خواهید گرفت اما فروید
می‌گوید نباید این طبیعت حیوانی خود را بکلی انکار کنیم البته تصحیح
بسودالم بشریت تمام خواهد شد ولی نباید غریزه را از غذای طبیعی
خود محروم ساخت.

فرویدیسم در روانشناسی نظیر داروینیسم در بیولوژی است و
مردم هم غالباً در اثر فقدان مطالعات دقیق معانی عمیق اصطلاحات فروید

را درک نمی‌کنند.

«میل جنسی» و «لیبیدو» را این دانشمندانه عنای خیلی و سبع تری استعمال می‌کند فروید معتقد است که «میل جنسی» در کودکی هم وجود دارد و حال آنکه آلات تناسلی کودک هنوز تکمیل نشده‌اند پس «میل جنسی» با «میل تناسلی» اختلاف دارد.

بنظر فروید لیبیدوئی که طفل را بسوی پستان دایه میراند با لیبیدوئی که جوانان و دختران را بخیابان اسلامبول و یا سرپل تجربیش و در بند می‌کشاند اختلافی ندارد.

البته میدانیم که تئوریها حق ندارند ادعای ابدیت بگفند یا-چ تئوری نمی‌تواند صحیح مطلق داشته باشد تئوریهای فروید محسول تجربیات و مشاهدات هستند پسیک آنالیز قبل از هر چیز یک علم کلینیکی است و امروز صدعاً هزار نفر بیمار روانی را با آن وسیله درمان می‌کنند.

بنابراین دارای ارزش عملی است فروید مبتکر پسیک آنالیز نیست و قبل از او فلاسفه‌ای مانند افلاطون و شعرائی مانند بالزالک بطور جسته و گریخته مفاهیم پسیک آنالیزرا ذکر کرده‌اند.

پس چیزی که تازگی دارد خود پسیک آنالیز است معنی دقیق این آلمه تجربه و تحلیل تجلیات روانی است که برای هریک مفهوم خاصی قائل می‌شود و این کار بکمک سهیل‌ها انجام می‌گیرد پسیک آنالیزیک عده از تظاهرات زندگی عادی ما از قبیل فراموشی اشتباهات

لفظی ، قلمی ، عملی . . . وغیره را که تاکنون بتصادف و اتفاق حمل میشدنند توضیح میدهد چه افراد مورد از زن گریزان است و بالعکس چرا هنگامی که شما در مغازه‌ای برای خرید میروید هنگام خروج پرداخت قیمت را فراموش میکنید .

از این سوالات زیاد پیش می‌آید و روانشناسی کلاسیک می‌تواند با آنها پاسخ بددهد پسیک آنالیز از روی این مجهولات پرده بر میگیرد و اسلحه بر ندهای بدبست مردمیاً اطفال ، معلمین ، پدران و مادران ، پزشکان ، قضات و بویژه آنژوئی که با جنایتکاران سروکار دارند می‌دهد تا آنها بتوانند از روی چند کلمه‌های از روی حواس پرتی اظهار میشوند با سر از مرموز ، افکار درونی و علائم هر ض انگیز طرف که او با تمام قدرت سعی در پنهان داشتن آنها دارد پی ببرند .

امروز هر فردی هر شغلی دارد باید باشد پسیک آنالیز آشنا باشد زیرا قبل از هر کار اول با خودمان و بعد با مردم سروکار داریم باید نحس خودمان ، سپس آنها را بشناسیم و برای اینکار باید پسیک آنالیست بود یکی از خدمات بزرگ پسیک آنالیز تفسیر خوابهای است که از قدیم الایام مورد علاقه کلیه طبقات جامعه بوده است اگر کسی بخواهد پسیک آنالیست بشود باید ابتدا از تفسیر خوابهای خود شروع کند سپس خوابهای دیگران را تفسیر نماید .

شکی نیست که ترجمه کلیه آثار فروید بزبان فارسی لازم و ضروری است تالیفات او امروز باکثراً زبانها ترجمه شده‌اند .

درس اول

مبدأ پسیک آنالیز - لاحظه دکتر بروئر - جراحات روحی
مریضهای هیستریک از خاطرات و اندیشه‌های خودشان رنج
میبرند - معالجه کانارتیک

موجد پسیک آنالیزم نیستم و در نخستین تجربه‌های این علم
شرکت نداشته‌ام هنگامیکه دکتر بروئر پزشک وینی برای اولین
بار این طریقه را برای معالجه یک دختر جوان هیستریک بکار برد من
هنوز داشتیم و مشغول تهییه آخرین امتحانات خود بودم (در حدود
سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۲).

پس لازم است که قبلاً تاریخچه این بیماری و آخرین نتایج معالجه
او را مورد دقت قرار دهیم گمان مبرید که برای فهم توضیحات من
اطلاعات پزشکی لازم است خیر مامتدی با اطباء دریک جاده قدم میزیم
ولی بزودی آنها را رهانموده و بادکتر بروئر روش نوین و کاملاً بی
سابقه ایرا تعقیب میکنیم.

بیمار دکتر بروئر دختری بیست و یکساله و بسیار با هوش بود نامبرده در این مدت دوسالی که بیماری او طول کشید یک سلسله اختلالات تنبی و روانی کم و بیش شدیدی را متحمل شده و یک نوع تشنج عضلاتی را که بابه، حسی توام بود در دو انتهای راست بدن خود احساس نمود همین بیماری در اعضاء سمت چپ نیز بروز میگردید بعلاحوه اغتشاشاتی در حرکات چشمها و اختلالاتی پیوسته در قابلیت بینائی، اشکالاتی برای راست نگاهداشتن سر، سرفهای شدید عصبی، بیزاری و تنفس از هر گونه غذا در او ظاهر میشدو تا چند هفته با وجود عطش و تشنگی زیاد قادر بنوشیدن نبود عمل تکلم هچار اختلال شده، بود او نمیتوانست زبان ملوري خود را به فهمد و نه حرف بزند بالاخره گرفتار پرتوی حواس؛ پریشانی خیالی، آشفتگی. هذیان شده و کاملاً شخصیت خود را ازدست داده بود همین اختلالات هستند که ما باید آنها را با کمال دقیق مورد بررسی قرار دهیم.

ظاهر آخیلی طبیعی بنظر میرسد که تصور کنیم علائم فوق را باسته بیک بیماری شدید دماغی باشند که امید درمان آن بسیار کم است و شاید بزودی منجر به مرگ شود معذلک بسیاری از پزشکان را عقیده بر آنست که در حالاتی که ظاهر آنها باین سختی و شدت باشد بهتر میتوان پیشگوئی کرد و عواقب را حدس زد هنگامی که علائمی از این قبیل در زن جوانی که اعضای اصلی او مانند قلب کلیه ها و غیره کاملاً سالم هستند ظاهر میگردد و او تکان های شدید مرضی را متحمل میشود و وقتی که این علائم بطور غیر متوجه و گاه گاه بروز میگذرند

اطباء بکلی مطمئن میشوند و بالاخره باین حقیقت پی همیبرند که این اختلالات مربوط بیک بیماری جسمانی نبوده بلکه وابسته بیک خالت شگفت اندکیز و اسرارآمیز است آنچه پزشکان یونانی از قدیم آنرا هیستری نامیده اند.

ممکن است یک سلسله اختلالات شدید بوجود آورد ولی هر گز زندگی را بمحاطره نمی اندازد و همواره امید یکد همان کامل را باقی میگذارد.

اما در کلیه موارد نمیتوان بسهوالت این نوع هیستری را از یک هرچ عميق جسمی تميزداد ولی اين موضوع فعلاً مورد بحث ما نیست همینقدر توضیح میدهیم که وضعیت بیمار دکتر بروئر طوری است که هیچ پزشک ماهری در هیستری بودن آن شک نمیکند.

ضمنایا در آوری میکنیم که عالائم مرضی موقعی که این دختر جوان در بالین پدر محبوبش که مشرف بموت بود پرستاری میکرد ظاهر شده اند و اورا مجبور کرده اند که از پرستاری صرف نظر کند.

این اطلاعاتی است که اطباء میتوانستند در موضوعی که مورد بحث هاست بما بدھند از این پس ذیگر ما با آنها کاری نداریم زیرا نمیشود تصور کرد که تشخیص مرض هیستری از مرض جسمی قدام مهمی برای درمان بیماری است هنر پزشکی در این قبیل دو اراد عجز و ناتوانی خود را نشان میدهد وقتی پزشک با بیمار هیستریک مواجه میشود جز اینکه اورا بطبعیت و اگذار کند کاری از دستش بر نمی آید

اگر علائم هیستری مریض را کم متأثر سازند پزشک را زیاد متأثر خواهند ساخت.

طبیب با یک نظر به بیمار جسمی و بیمار هیستریک نمینگرد ضمنا نباید فراموش کرد که پزشک ضمن مشاهدات و مطالعات خود در حالات سکته و تورم غده‌ها توانسته است بادقت کم و بیش زیادی عمل علائم بیماری‌های جسمی را بفهمد بالعده‌س در؛ رابرخ صوصیات هیستری معلومات او از قبیل تشریح، کالبد شناسی، علم الامراض هیچیک نمیتوانند باو کمک کنند او نمیتواند هیستری را درک کند و صلاحیت این کار را هم ندارد.

(شاید بنظر زیاد خوش آیند نباشد که کسی عادت داشته باشد که برای معلومات خود ارزش زیادی قائل شود) پس هیستریکهای و دتنفر و انزجار پزشک قرار می‌گیرند او آنها را مستعد برای هر گونه زشتکاری و رذالت میداند و بگزاف گوئی و تمارض محکوم‌شان می‌سازد و برای تنبیه از توجه آنها خود داری می‌کنند.

ولی دکتر بروئر این روش را پیروی نکرد با آنکه در آغاز از درمان بیمار خود عاجز بود معذلك اورا رد نمود بدون شک خواص قابل توجه روحی و صفات دختر وظیفه اورا بی نهایت تسهیل می‌کردند و چون از روی علاقه بکار درمان پرداخت توانست بزودی نخستین کمک خود را باو بنماید.

ضمنا بیمار در همین هنگام پریشان حواسی و التهاب روحی توأم با بی نظمی و آشفتگی عادت داشت کلماتی را که ظاهرا مرد و ط به

اشتغالات قبلی او بودند زیرلب آنها نماید پزشک او را بتکرار این کلمات واداشت سپس وی را در حالت هیپنووز فرار داده آنها را کلمه بكلمه برایش تکرار کرد و امیدوار بود که از این راه خواهد توانست سر رشته افکار او را بدست آورده بیمار بدام افتاده و شروع کرد با این که سر گذشتی را که در موقع پرتی حواس تلمات زیر لب وجود آن را افشاء نموده بود شرح دهد داستان شامل فانتزیهای بسیار اندوهگین که گاهی نیز زیبائی خاصی داشتند بود.

این فانتزیهای که ما آنها را بنام رؤبا مینامیم دختر جوانی را در بالین پدر بیمارش نشان میدادند پس از بیان مقداری از این فانتزیهای بیمار از حالت مرضی خارج و بزندگی طبیعی باز گشت نمود بهبودی هزبور که چند ساعتی بیشتر بطول نیاز نداشید روز بعد از میان رفت و باز جای خود را بهمان حواس پرتی سپرد که مجددا باشرح فانتزیهای تازه مرتفع گردید بدون شک این تحولات روانی که هنگام پریشان حواسی بظهور میرسند نتیجه انگیزش حاصله از همین اشکال فانتزی میباشد که در اثر وضع بیماری شدت می یابند.

خود بیمار که در اثنای بیماری جز انگلیسی نه زبان دیگر را حرف میزد و نه میفهمید این نوع درمان را Talking cure درمان بوسیله Chimney (پاک کردن دود کش بخاری) اسم می گذاشت.. sweeping (پاک کردن دود کش بخاری) اسم می گذاشت.. بزودی متوجه خواهیم شد که عمل تزریق نفس که بدینگونه

انجام می کیرد خیلی همتر از آنست که یک اختلال دماغی را موقتاً بر طرف سازد که همواره احتمال باز گشت آن برود علائم مرضی هنگامی که در حال هیپنووز بیمار با تظاهرات مرضی موقعی را که این علائم برای نخستین بار ظاهر شده بودند بیاد آورد از بین رفت تا بستان آن سال گرما واقعاً طاقت فرسا بوده است و بیمار خیلی از عطش و تشنگی رنج برده است زیرا بدون اینکه خودش علت موضوعرا بداند ناگهان نوشیدن برای او غیر ممکن شده است او هیچ وانست گیلاس آب را بگیرد ولی همینکه آنرا بلبهای خود نزدیک میکردد همچون اشخاص هیدزوfov (بیزار از آب) آنرا عقب میزد قطعاً در این چند ثانیه در یک حالت حواس پرتی بود و برای فع تشنگی به خوردن میوه قناعت میورزید این عمل تقریباً شش هفته بطول انجامید تا اینکه روزی در حال هیپنووز در ضمن شکایت از هربیه خود که مورد تنفر او بود با انزجار و نفرت تمام اظهار نمود که روزی وارد اطاق این مربیه گردیده و مشاهده کرده است که سک این زن که حیوان موحشی بود در یک گیلاس آب مینوشیده است او برای رعایت ادب و احترام اظهاری نمیکند.

همینکه حکایت او بپایان رسید خشم و غضبی را که تا آنوقت پنهان داشته بود باشدت هر چه تمامتر آشکار ساخت سپس آب خواست و آب زیادی نوشید آنگاه درحالی که گیلاس میان لبانش بود از همینوز بیدار شد اختلال برای همیشه از میان رفته بود.

لحظه‌ای روی این آزمایش دقیق شویم تا کنون هیچ‌کس علائم

هیستری را این گونه از بین نبرده و با چنین تعمقی بدرک عمل آن نائل نگردیده بود.

اگر این کشف واقعاً میتوانست کلیه امراض روحی را درمان نماید قطعاً اهمیت فوق العاده‌ای دارا میشد بروئر از بذل هیچ گونه کوشش و مجاهدت در این راه خودداری ننمود او منظماً عمل امراض شدیدتر و سخت‌تر را مورد مطالعه و دقت قرار داد.

تقریباً در کلیه حالات این علائم بقایای آزمایش‌های تاثیری میباشد و بهمین دلیل ما بعداً آنها را جراحات روانی نامیدیم صفت ممیز آنها خیالی نزدیک بصحنه‌های بود که محرک آنها بشمار میرفتند بنابراین این علائم با صحنه‌های ارتباط داشتند که در حافظه این آثار را باقی میگذاشتند پس دیگر لزومی نداشت لذه مانتایج غیر مشخص و اسرار آمیز

نوروز (۱)

(اختلالات عصبی) را در آنها مشاهده کنیم هتسفانه برخلاف انتظار این علائم همیشه نتیجه یک حادثه بخصوصی نیست بلکه غالباً سر هنشاء آنها جراحات متعدد مشابه و یک‌باره بوده است بالنتیجه همی باشست با مرور زمان این رشته‌یادبودهای مرض انگیز را در خلاف جهت (یعنی آخر یهارا اول اول یهار آخر) دوباره تولید نموده بنخستین جراحت که خیلی موثرتر است چنانچه بتوان از مراحل بینا بین گذشت غیر ممکن است. بی‌شك شما انتظار دارید که مثالهای دیگری در خصوص علائم

هیستروی غیر از بیزاری از آب که در اثر نوشیدن سک از گیلاس آب تولید شده است برای شما گفته شود اما من برای اینکه بتوانم برنامه خویش را تعقیب نمایم .

بمثالهای بسیار کمی قناعت میکنم بر وتر این طور نقل میکند که اختلالات بینائی بیمار او من بوط بحوث زیر بوده است : «بیمار با چشمهاش اشگبار در بالین پدرس نشسته است پدر از او میپرسد چه ساعتی است قطرات اشک مانع این بودند که او بطور وضوح صفحه ساعت را ببیند دختر کوشیده بود که ساعت را بدید گان خود نزدیک سازد آنگاه صفحه ساعت بنظر او خیلی بزرگ آمده بود (بزرگ بینی و چپ بینی متقارب) سپس اوسعی کرد که طوری اشکهای خود را پاک کند که مریض متوجه نشود) کلیه این تاثرات هر روز انجیز از زمانی که از بپرسناری پدرس مشغول بود سر چشمهاش گیرند «ناگهان شبی مضطرب و پریشان از خواب برخاست زیرا بیمار خیلی تبداشت و چون منتظر یک جراح وینی که بایستی عمل میکرد بودند دختر بسیار عصبانی بنظر میرسید .

مادرش حاضر نبود آنا در کنار بستر بیمارنشسته بازوی راستش را روی صندلی تکیه داده بود در این موقع در یک حالت نیم رویا فرو رفت و مشاهده نمود که بیمار سیاهی از دیوار خارج و بقصد گزیدن بسوی بیمار میرود (احتمال دارد که در چمن زاری که در پشت منزل آنسها فرار داشت مارهائی موجود بوده اند که موجب وحشت دختر بیمار شده و موضوع تصور رویائی اورا تشکیل داده اند) ...

او خواست حیوان خطرناک را براند ولی مثل اینکه فلوج شده باشد آرنج راست که روی دسته صندلی تکیه داشت «بخواب رفته» یعنی بی حس و سست شده بود وقتی او متوجه بازوی راست گردید مشاهده کرد که انگشت‌های آن بمارهای کوچکی تبدیل شده‌اند که دارای کله‌های مرده میباشند (ناخنها) بدون شک او سعی کرده بود که با دست راست فلوچ خود مار را براند و بدین طریق بی حسی و فلوج با تو هم مار ارتباط پیدا کرده بودند همینکه مار از نظرش غلیب شد خواست با اضطراب و نگرانی زیاد دست دعاپسوی، آسمان بلند کندولی در هیچ‌زبانی جلانی برای ادای مطلب خود پیدا نکرد پس از قدری جستجو و تفکر فقط یک شعر کودکانه انگلیسی بخطاطرش رسید آنوقت تو انسست که «در این زبان بیان نمی‌شود و دعا کنم» یاد آوری این صحنه در هیپنوز باعث شد که تشنج عضلانی بازوی راست که از آغاز بیماری موجود بود از میان برود و بدرمان خاتمه داده شود.

هنگامیکه پس از چند سال من خواستم روش جستار درمان بروئر را در مو.د بیماران خود بکار برم تجربیاتی کردم که با آزمایش‌های او تطبیق و موافق میکرد.

یک خانم تقریباً چهل ساله مبتلا با اختلال و رعشه شده لکنت زبان عجیبی پیدا کرده بود و ظاهرآ نمی‌شد علتی برای آن پیدا کرد مبدأ این لکنت زبان مربوط بدو حادثه مختلف بود که در هر دو مورد او نخواسته است سکوت و بشکنند:

یکبار از ترس اینکه مباداً کود کش از خواب بیدار شود بار دوم
ضمن تفرج با در شکه او از تکلم دم بر بسته بود تا اسبابها که پیشاپیش
در اثر طوفان ترسیده بودند بیشتر تحریک نشوند من این مثال را
ما بین امثاله زیادی که در کتاب «مطالعات راجع به هیستری» موجودند
انتخاب کرده‌ام.

ما می‌توانیم تمام مطالب فوق را در فرمول زیر خلاصه کنیم
بیماران هیستریک از خاطرات خودرنج می‌برند آثار و علائم مرضی که
که در آنها مشاهده می‌شود بقایا و سمبولهای بعضی حوادث هستند که
روح را جریحاً دار می‌سازند و در واقع آنها رامیتوان سمبولهای یاد بود
نامیدیک مقایسه ساده بفهم این مسئله کمک خواهد کرد مثلاً بنهاهایی
که ما بوسیله آنها شهرهای بزرگ را آرایش می‌دهیم سمبول‌های یاد
بودی از همیں نوع‌نوعی مثلاً در لندن شما در جلوی یکی از بزرگ‌ترین
ایستگاههای راه آهن شهر یک ستون باستانی و کهن سال را بنمایم
(شارینک کروس) ملاحظه می‌کنید که بسیار خوب زینت شده است در
قرن سیزدهم یکی از پادشاهان پیر پلانتاژنه که جنازه ملکه الیزابت را
به وقت هینهیستر حمل می‌کرد در هر ایستگاه که تابوت را بزمیں
می‌نہادند یک صلیب باستانی برپا می‌ساخت «شارینک کروس»^(۱) آخرین
بنائی بود که می‌باید بیاد گار این تشییع جنازه باقی بماند در یک میدان
شهر که زیاد از لندن برج دور نیست مجسمه دیگری که خیلی مرتفع

(۱) مطابق ترجمه دکتر جونس شارینک یعنی ملکه عزیز

است مشاهده می کنید که **The monument** خوانده می شود این بنا بایستی بخوبی خاطره حريق بزرگی را که در ۱۶۶۶ در نزدیکی همین محل اتفاق افتاد و یک قسمت عمده شهر راطعمه آتش سوزی ساخت و معدوم نمود یادآوری کند این این بنا همان «سمبلهای یادبود» هستند که کاملا شبیه بعلائم هیستوری می باشد مقایسه هما تا اینجا تأیید شد اما شما راجع بیکی از اهالی لندن که امروز هم بجای اینکه باعجله و شتابی که شرایط جدید زندگی و کار ایجاد می نمایند بدنبال کار خویش بروه باحالتی آمیخته باحزن و اندوه در برابر این بنا که یادگار تشییع جنازه ملکه الئونر است توقف نموده کاملاً مجنوب ملکه زیبا و جوان شده از آن لذت ببرد چه فکر می کنید؟

یاراجع بشخص دیگری که در جلوی **Monument** بویرانی شهر آباء و اجدادی خود گریه می کند و حال آنکه شهر تازه ای با زیبائی و جلوه گری بیشتر در روی ویرانه های شهر کهن از خیلی پیش بناشده است چگونه می اندیشید؟

هیستوریک ها و سایر نوروزها شبیه بدولندنی مثال دور از حقیقت ها می باشند اینان نه تنها خاطرات حوادث غم انگیزی را که خیلی پیش برای آنها اتفاق افتاده بیاد می آورند بلکه هنوز با نهایت علاقه متوجه آنها هستند اینها نمی خواهند خود را از قید گذشته رها سازند و بهمین دلیل واقعیت موجود و زمان حال را فراموش می کنند همین تشبیت زندگی روانی بر روی جراحات در پر انگیز یکی از مهمترین و عملایکی از پر معناترین خصوصیات نوروز است بدون شك اگر شما راجع به بیمار

بروئر فکر کنید ایرادی بمن خواهید کرد که فقطعاً وارد هم هست تمام جراحات این دختر جوان از زمانی که او پرستاری پدر بیمارش اشتغال داشته سرچشم میگیرند و علائم مرضی که او از خود نشان می‌دهد نشانه یادبودهایی است که از بیماری و مرگ پدرش بخطاطر سپرده است پس شما خواهید گفت همین که او توانسته است با کمال وضوح خاطرات آن مرد فقید را کمی پس از مرگش در حافظه خود نگاهدارد دلیل بر اینست که این موضوع هیچ ارتباطی با یک حالت مرضی نداشته بلکه بالعکس یکنون نشوونمای تاثری کاملاً طبیعی است - من با کمال میل در اینمورد باشما موافقت میکنم :

در بیمار بروئر اندیشه‌ای که در روی جراحت روحی تشییت شده است چیز خارق العاده‌ای نیست اما در حالات دیگر مثلاً همان لکن زبانی که من معالجه کردم که از بروز آن پانزده و ده سال می‌گذشت کاملاً میتوان مشاهده نمود که این اتفاق بگذشته بطری ووضوح یک خاصیت کاملاً مرضی است بحتمالاً اگر بیمار بروئر هم کمی پس از بروز عارضه مرضی تحت معالجه کاتارتیک قرار نمیگرفت همین رفیت در او هم تولید میشد .

مانا اینجا فقط از ارتباط علائم هیستری با تاریخ‌زندگی بیماران صحبت ردم و ابداً راجع بخود این آثار گفتگو ننمودیم حال دو قضیه را که بروئر نقل کرده است در نظر گرفته و بچگونگی بروز و قطع مرض توجه میکنیم قبل این نکته را متذکر شویم که بیمار بروئر در کلیه حالات مرضی میبايستی تاثر و هیجان شدید را از خود دور نموده و نگذاشته باشد که بطرق تاثری عادی مانند گفتار و کردار از مجرای

خود خارج گردد هنگام حادثه کوچک سک مر بیهادش برای رعایت ادب از ابراز تنفس شدید خود جلو گیری کرد و موقعی که در بالین پدرش مشغول پرستاری بود تمام همش مصروف باین بود که نگذارد میریض اضطراب و تشویق و غم و اندوه او را دریابد بعد ها موقعیکه او همین صحنه ها را دربرابر پزشک مجددا بیاد آورد تاثر درونی واپس زده با چنان شدتی جان تازه گرفت که گروئی در تمام این مدت دست نخورده مانده بود بعلاوه علائمی که از آن صحنه باقی مانده بودند بتدریج که پزشک در آنها میکوشید رفتار فته آخرین درجه شدت خود را ظاهر می ساختند تا آنکه پس از کشف کامل سبب اصلی بیمه ماری بکلی معدهم گردیدند.

رساله
از طرف دیگر بخوبی باین ~~حصه~~ پی بر دیم که اگر یاد به داد صحنه در حضور پزشک بعلتی با تاثرات و هیجانات همراه نباشد بی نتیجه خواهد ماند پس ظاهراهم بیماری وهم باز گشت بحال طبیعی هردو من بوط باین تاثرات می باشند پس میتوان چنین نتیجه گرفت که چون بیمار نتوانسته بود تاثر هر ضرر انجینز رابطه طبیعی بیان کندا این تاثرات در او هتر اکم و فشرد، شده بودند این تاثرات متأثر اکم میتوانند و سرنوشت را برای بیمار ایجاد کنند.

گاهی بهمان حالت باقی مانده، روح را معدب ساخته و سرچشمہ تحریکات دائمی آن گردند.

زمانی هم ممکن است بنمودهای جسمی غیر-ر طبیعی از قبیل کسیختگی تعادل عصبی و از کار افتادن قسمتی از اعضاء (فلج) که غیر از علائم غیری کی نر روز چیز دیگری نیستند تغییر شکل دهنده و همین قسمت را ما «تغییر ماهیت هیستریک» نامیده ایم در زندگی طبیعی از انزوا تأثیری ما برای اعصاب جسمی مصرف می شود و پدیده فشرده گی تاثرات درونی را که اهمه خوب و شناسیم ایجاد می کند.

تغییر-ر ماهیت هیستریک هم یکنوع فشرده گی تاثرات افرادی است که با سائل غیرعادی تعابیر می شود این همچون شطی است که در دو مجررا جریان یا بد همینکه در یکی از دو مجررا آب بمانعی برخورد در دیگری طغیان حاصل شده و جریانش تسريع می شود.

مالحظه می کنید که ما داریم بیک نظریه میرسیم که کاملا از طریق روانشناسی نوروز را توضیح میدهد و در آن نمود تاثری در صفحه اول قرار گرفته است دو میان ملاحظه بروئر مارا مجبور می کند که در جبر نموهای مرضی اهمیت زیادی بحالات مربوط بضمیر بخود (۱) بدهیم.

بیمار دکتر بروئر غیر از حالت طبیعی خود حالات متعددی از قبیل حواس پرتی، آشفتگی و تغییر خواص داشت در حالت طبیعی او هیچ گونه اطلاعی از این مناظر مرض انگیز وارتباط آن ها با آثارش نداشت یا باین دلیل که آنها را فراموش کرده بود و یا آنها را باه-رض

خود ربط نمی‌داد.

وقتیکه اورا هیپیو-تیز ممی‌کردند میباشد میباشد چدی-تعزیزیاد بنماید که این صحنه‌هارا بیاد او بیاورند و همین یاد آوری است که علائم مرضی را از بین میبرد.

اگر آزمایش و آزمون هیپنوز این راه را چلوی پایمانی کذاشت برای تفسیر این موضوع خیلی بزحمت میافتدایم تحقیق و مطالعه در قضایای هیپنوز هارا باین اصل که قبل از نظر بعید می‌آمد عادت داده است که در یک شخص بخصوص هم نیست.

حالات مختلف روانی تقریباً مستقل از یکدیگر وجود داشته باشند بدون اینکه یکی یگری را بشناسد.

حالانی از این قبیل که «دو کانگی ضمیر» (۱) نامیده میشوند ممکن است در مواردی خود بخود ظاهر شوند.

اگر در این نوع تجزیه شخصیت ضمیر بخود دائمًا با یکی از دو حال ارتباط داشته باشد، این حالت را حالت روانی بخود (۲) و سالت دیگر را که از آن جداست تا بخود (۳) نامند.

عملیکه تلقین بعد هیپنوزی خوانده میشود و که در آن فرمانیکه

(1) Double conscience

(2) Conscient

(3) Inconscient

در اثنای هیپنوز داده شده است عیناً در زندگی طبیعی انجام می‌پذیرد.

بهترین نشانه و نمونه تاثیری است که ضمیر بخود از ضمیر نابخود دریافت میکندو از روی همین نمونه سا میتوانیم پدیده‌های را که در هیستری مشاهده میکنیم بفهمیم بروئر در قبول این مسئله مصمم شد که آثار هیستری از حالات روانی ویژه‌ای که آنها را هیبت وئید (۴) نامید.

نتیجه میشوند انگیز شهائی که در حالات هیپنوئیداز این قبیل تولید میگردند بسهولت مرض انگیز میشوند زیرا در هیچ یک از این حالات شر اتط لازم برای برای بازگشت بوضعیت طبیعی را نمی‌یابند آنوقت چیز خاصی که همان آثار مرضی است پدیدار گردیده و همچون جسمی خارجی بدرون وضعیت طبیعی نفوذ پیدا میکند هر چه کمتر بعلت بیماری خود پیبرد.

این اثر قوی‌تر و نفوذ عمیق‌تر امیشود آثار مرضی همواره با فراموش کاری، فقدان افکار و احساسات و نقصانی در خاطرات همراه است و اگر بتوان این نقصان را بر طرف نمود اثر مرضی هم خود بخود از میان خواهد رفت.

من میترسم که این قسمت از توضیحات من برای شما کاملاً روشن نباشد اما باید من را معدور بدارید ما با نظریات جدید و مشکلی

سر و کارداریم که شاید واضح‌تر کردن آن لااقل فعلاً غیر میسر باشد
بعد ثابت شده است که فرض بروئر راجع به حالات هیپنوئید زائد و
باعث زحمت است و بهمین جهت پسیک آنالیز جدی دانرا رها کرده
است، بروندی شما آنچه را که پشت حالات هیپنوئید بروئر پنهان است
و امروز مکشوف گردیده یادخواهید گرفت بلاشک این فکر راه‌نم
میکردید.

و حق هم داشتید که کاوش‌های بروئر جزیک تئوری ناتمام
و یک توضیح غیرکافی ملاحظات چیز دیگری بشما یاد نمی‌داد اما
تئوری کامل از آسمان نمی‌افتد و قطعاً شما بکسی که از همان آغاز
مشاهدات خویش ادعای کنند که یک نظریه بی‌نقیصه و کامل تحویل شما
میدهد اطمینان نخواهید کرد تئوری کامل از مطالعات دقیق علمی و عملی
نتیجه می‌شود و با مطالعه تنهای بدون در نظر گرفتن واقعیت نمیتوان
تئوری ساخت.

درس دو هم

نظریه نوین راجع بهبستری - واپس زدگی و مقاومت
کشمکش روانی - اثر و جانشین یک فکر واپس زده - روش
پسیک آنالیز

تقریباً در همان زمانی که بروئر این طرز معالجه مخصوص خود را
را بکار می برد دکتر شارکو نیز در سال پیش از (۱) کاوش‌های خود را
راجع بهبستری تعقیب می‌کرد.
که بالاخره از آن نظریه نوینی راجع بالام و وحی (۲) بسدست
آمد.

نتایجی که از این راه بسدست آمده بودند در آن هنگام دروین

(1) Salpetriere

(2) Nevroses

منتشی نشده بو اماده سال بعد وقتی من و بروئر نخستین ابلاغیه خود را راجع بمکانیسم پدیده های هیستریک که نتیجه درم نکاتاریک نخستین بیمار بروئر بود انتشاردادیم.

کاملا زیر نفوذ کارهای شار کو قرار داشتیم و جراحات روحی برای ما همان جنبه ای را داشت که شار کو نقش آنرا در فلچ روانی بیان کرده بود.

فرضیه بروئر راجع به حالات شبیه هیپنوژی (۳) انعکاس از آزمایش های استاد فرانسوی است که بر طبق آن فلچ هائی که در حال هیپنووز تولید می شوند از هر جهت شبیه بفلچ های روانی می باشند.

این کلینیسین نامی که من در ۱۸۸۵ - ۸۶ شاگرد او بودم استعداد کافی برای این کار و در ک نظریات روانشناسی نداشت ولی شاگرد او پیرژانه (۴) سعی نمود که تکامل روانی هیستری را از نزدیک تحلیل نماید،

ما نیز از او پیروی کرده و تجزیه شخصیت و دو گانگی ذهنی را محور نظریه خود قرار دادیم تئوری ژانه متکی بعقایدی است که در فرانسه مورد قبول واقع شده اند.

توارث و فروزادگی (۵) را علت امراض میداند بعقیده این دانشمند هیستری یک نوع فساد و فروزادگی دستگاه عصبی است که

(3) Hypnoides

(4) Pierrejenet

(5) Dégénérescence

تصورت ضعف ارثی ترکیب روانی پدیده میگردد.

منظور اورا میتوان اینطور خلاصه کرد هیستریکها نمیتوانند پدیده های گوناگون روانی را روی خط سیر معینی نگاه دارند و از این رو میل بتجزیه ذهنی و عقلی نتیجه میشود اگر اجازه بدھید یک مثال عامیانه ولی واضح هیزنم هیستریک زانه شهیه بیک زنی است که برای خریدبازار میرود.

پس از انجام کار خود با جعبه ها و پاکتهای زیادی مراجعت میکند اما دو بازو و ده انگشت او برای بغل کردن و نگاهداری کلیه بارهای او کافی نیستند و یکی از بسته ها بزمین میافتد او خم میشود که آن را بردارد یکی دیگر میافتد وهکذا ...

معذلك حالاتی موجودند که کاملاً با این تئوری ضعف روانی مطابقت نمیکنند مثلاً اینکه می بینیم که در هیستریکها بعضی قابلیت ها کاسته و بعضی دیگر افزون می شوند مثل اینکه میخواهند آنچه از یکطرف کم شده از سوی دیگر جبران کنند مثلاً هنگامی که بیمار بروئر زبان مادری خود و سایر زبانها غیر از انگلیسی را فراموش کرده بود این زبان را بفصاحت و بالغتی که گوئی زبان مادری اوست صحبت می کرد.

بعدها موقعی که من تصمیم گرفتم که بتنها ای کاوشپای را که بروئر شروع کرده بون دنبال کنم بزودی عقیده دیگری راجع بسرچشمہ از فکاک هیستری (دوگانگی ضمیر) بنظرم رسید واقعاً هم می بایستی

یک چنین اختلاف نظری بوجود بیاید زیرا من مانند ژانه از تجربیات آزمایشگاه شروع نکرده بلکه ضروریاب درمانی را در نظر گرفته بودم.

من بیش از همه چیز بعمل اهمیت دیدم درمان کاتارتیک مستلزم این بود که بیمار را در یک حالت هیپنووز عمیق فرو برندزیرا تنها در این وضعیت او می‌توانست حوادث مرض انگز را که در وضع طبیعی بدست نرا هوشی سپرده بود بخاطر آورد.

من هیپنووز را دوست نداشتم و بنظر من این یک روش اطمینان بخشی نبوده دارای یک جنبه رسوزی است پس از این که مشاهده کردم که با وجود تمام سعی و کوشش خود فقط عده قلیلی از بیماران خود را می‌توانم در حال هیپنووز قرار دهم در نظر اول تصمیم گرفتم که این روش را رها نموده درمان کاتارتیک را بکار برم پس من سعی کردم که روی بیمارانی که در حال طبیعی هستمندکارکنم این تصمیم در نظر اول عملی نابخردانه و بدون امید موفقیت جلوه گر می‌شود مقصود پی بردن بحقایقی بود که‌ما از آن آگاهی فداشتم و برخود بیمار هم مجھول بود.

چگونه می‌توانستیم چنین امیدی داشته باشیم؟ در آنوقت من بیاد تجربه شگفت‌انگیز عالمانه ایکه نزد برنهاشم در نانسی آموخته بودم افتادم برنهاشم بما نشان داد که اشخاصی را که او در حال خواب سری هیپنووزی (۱) قرار داده و آنان را بعملیات گوناگون واداشته

بود.

فعط بحسب ظاهر این خاطرات را در حال بیداری فراموشی کرده بودند و امکان داشت که این یاد بودهارا در حالت طبیعی بیدار نمودا گر همینکه از خواب برخاستند از آنها بپرسند که چه دیده اند ابتدا کاملاً اظهار جهله می کنند.

اما اگر در برابر آنها ایستاد گی کرده و اصرار و دزیم و به ایشان اطمینان دهیم که از عهده بر می آیند.

خاطرات فراموش شده بدون کمک است پدیدار می شوند.

من هم این طریقرا در مرور بیماران خود بکار بستم وقتی آنها اظهار بی اطلاعی می کردند من با آنها تا کیده می کردم که میدانند بایستی زبان بگشایند و صحبت کنند و حتی با آن اطمینان می دادم که هر وقت من دست خود را در روی پیشانی آنان قرار دهم خاطره ای که در این موقع بنظرشان میرسد کاملاً صحیح است بدین طریق من موفق شدم که بدون استعمال هیچ نوز آنچه را که برای برقراری نسبتی بین صحنه های مرض انگیز فراموش شده و آثار و علائم باقی مانده لازم است از روی گفته های بیماران درک کنم.

اما این هم روش پر زحمت و طولانی بود که ندی توانست یک رویه قاطعی بشد.

اما من تا از آن نتایج قطعی را بدست نیاوردم آنرا رهان ساختم.

تیجر به شده بود که خاطرات فراموش شده از بین نرفته اند، همواره تملک بیمار هستند، با معلومات او پیوستگی دارند و هر لحظه

میتوان آنها را پدیدار نمود ولی، یک قوه‌ای موجود است که از آشکار شدن آنها جلوگیری میکند.

امروز می‌توان بوجود یک چنین قوه‌ای یقین داشت زیرا وقتی که ما میخواهیم خاطرات فراموش شده را بیاد آوریم باید مقداری کوشش و جدیت کنیم این نیروئی که وضعیت مرضی را حفظ میکند مقاومتی است که بیمار از خود نشان می‌دهد.

من نظریه خود را راجع به چگونگی حالات روانی در هیستری برهمنین فکر مقاومت بنامی سازم برای اینکه بیمار بحال عادی باز کشت کند.

باید این مقاومت را از میان برداشت از روی چگونگی درمان نیز می‌توان یک نظریه دقیقی راجع بسیر مرض بدست آورد.

همین قوائی که امروز مانع اعانت فراموشی بضمیر بخود میشوند بطور یقین همان عملی هستند که در هنگام مجروح شدن روان به این فراموشی شده و حوادث مرض انگیز را درضمیر نابخود را زده‌اند من این عمل را که شخصاً فرض کرده‌ام و اپس زدگی (۱) می‌نامم وجود آنرا نیز بعلت وجود غیر قابل انکار مقاومت اثبات شده و محقق میدانم.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که اینها چه قوائی هستند و شرایط این و اپس زدگی که ما امروز مکانیسم مرض انگیز آن را در هیستری می‌بینیم چیست از روی آنچه که ماهنگام درمان کاتارتیک

یاد گرفتیم می‌توان باین پرسش پاسخ داد، در کلیه حالات ملاحظه شده است که: میل شدیدی احساس شده است که کاملاً با سایر تعاملات فرد مخالف است و با تقاضاهای اخلاقی و احساساتی او نا مازگار است نزاع مختصری از آن حاصل می‌شود و در اثر این کشمکش درونی میل ناسازگار و ناموافق واپس زده می‌شود یعنی از "ضمیر بخود رانده شده فراموش می‌گردد.

چون تجسم مزبور با «من» بیمار سازگار نیست.

واپس زدگی بصورت احتیاجات اخلاقی یا نیازمندی‌های دیگر شخص ایجاد می‌شود قبول میل ناسازگار یا ادامه کشمکش یک ناراحتی شدیدی تولید می‌کند و اپس زدگی این ناراحتی را هرتفع می‌سازد و همیجون وسیله ایست که برای محافظت شخصیت دواني بکار می‌ورد.

من به شرح یکی از حالات که در آن شرائط و سودمندی واپس زدگی کاملاً آشکار است قناعت می‌ورزم معذلك باید تاریخ بیماری را را خیلی با اختصار بیان کنیم و شرح تصوری‌های مهرمند را برای وقت دیگر بگذارم.

بیمار دختر جوانی است که بتازگی پدر محبوب خود را پس از آنکه مدتی بپرستاری او مشغول بوده از کف داده است وضعیت کاملاً شبیه وضعیت بیمار بروئر است.

خواهر بزرگش ازدواج کرده بود و او شوهر خواهرش را بسیار دوست داشت و این محبت از صمیمیتی که باید بین اعضای خانواده

موجود باتد تجاوز کرده بود اما بزودی این خواهر بیمار شده و در غیاب دختر جوان مادرش در گذشت و این دونفر را بدون اینکه حقیقت قضایارا قبلاً با آنها بگویند احضار کردند وقتی دختر بر سر نعش خواهر خود رسید آنا فکری بنظرش آمد که میتوان آذر را تقریباً اینطور بیان کرد :

«حالا دیگر او آزاد است و میتواند بامن ازدواج کند . واضح است این فکر که در ضمیر دختر عشق شدید و نادانسته شوهرش را آشکار میساخت او را منقلب و متاثر نموده و فوراً واپس زده شد دختر جوان هم بنوبه خود بیمار شده و علائم سخت هیستریک از خود نشان داد وقتی من او را تحت معالجه قرار دادم معلوم شد که او بکلی صحنه بستر هر ک خواهر و فکر کینه آمیز و خود خواهانه خود را فراموش کرده بود در موقع درمان این صحنه را بخطاطر آورد ، حادثه را با تاثیر فوق العاده شدید در فکر تجدید کرده معالجه شد من با یک مقایسه عملی چگونگی واپس زدن گی وارتباط جبری آنرا با مقاومت واضح خواهم کرده فرض کنید در سالن کنفرانس من در بین شنوندگان که با ذهنیت دقت و آرامش بسخنان من گوش میدهند شخصی یافتد شود که رفتار او همانع کارمن شود و با خنده های بیموقع پر چانگی و پاکوبیدن حواس مرا مغشوش نماید من اعلام خواهم کرده که با این وضعیت نمیتوانم بتدریس خود ادامه دهم در اثر این اظهارات عده ای از مستمعین آنها از دیگران نیرومندتر هستند از جا بر میخیزند و پس از نزاع مختصری شخص مزاحم را از اطاق بیرون میکنند او «واپس

زده» شده است و من خواهم توانست بکنفرانس خود ادامه دهم اما برای اینکه اغتشاش تجدید نشود و شخص اانده شده در صدد بازگشت باطاق بر نیاید کسانی که بکمال منشأته بودند صندلی های خود را پشت درب ورود قرار داده و بدین طریق یکنوع « مقاومت » تشکیل میدهند حال اگر اتفاقات این مثال مارا در روی نقشه روانی منتقل ساخته اطاق کنفرانس را ضمیر بخود و دالان را ضمیر نابخود فرض کنیم نصویر بالنسبة روشنی از واپس زدگی خواهم داشت .

در اینجاست که نظریه ها با ژانه اختلاف پیدا میکند برای ما انفکاک و تجزیه روانی نتیجه یک عدم استعداد ارثی دستگاه روحی مرکب نیست بلکه آنرا در حین جنبش در نظر گرفته و نتیجه کشمکش دو نیروی روانی میدانیم که طغيان صور دو گانه روانی یعنی ضمیر بخود و ضمیر نابخود را بر علیه یکدیگر بما نشان میدهد اين اصل ذهني مسائل تازه زیادی را پيش می آورد باين معنی که قطعاً کشمکش روحی خيلي فراوان است و «من» سچی میکند که در برابر خاطرات مزاحم و غم انگيز ایستادگی نماید بدون اينکه باين طریق علت یک تجزیه روانی بشود بنابراین باید جبراً قبول کرد که شرایط دیگری برای ایجاد عمل تجزیه ضرورت دارند من كاملاً با این نظر موافق هستم که فرضیه واپس زدگی پایان يك نظریه روانشناسی بوده بلکه آغاز آنست ولی چاره نیست باید قدم بقدم جلو رفت و در وقت مناسب در این راه تعمق بیشتری بعمل آورده .

فعلا در صدد توجیه وضعیت بیمار بکمال نظریه واپس زدگی
بر نهیاً ئیم.

سرگذشت این بیمار از این راه قابل تفسیر نیست زیرا معلومات
مما در آن خصوص از راه تائیه بر هیپنوتیلک بدست آمده‌اند فقط با
اجتناب از هیپنوز است که میتوان مقاومت‌ها و واپس زدگی‌ها را در ک
کرد.

یک تجسم صحیح و دقیقی از تکامل عوامل مرض انگیز واقعی
بدست آورده در هیپنوز مقاومت بخوبی دیده نمیشود زیرا در این‌حال
حجاب روانی بر طرف میشود معاذلک هیپنوز مقاومت را در اعم‌الا
روحی تقویت نموده و با آن یک دیوار استحکامات بنا میسازد و هرچه
در ماوراء این خط مرزی فرارمی‌گیرد برای ما غیر قابل وصول میشود
بهترین و گرانمایه‌ترین نتیجه‌ای که ما از مشاهدات بروئر
بدست آورده‌یم همانا کشف ارتباط بین علائم بیماری و عوامل مرض
انگیز یا جراحات روانی است.

حال ببینیم این موضوع را چگونه میتوان بکمال تئوری واپس
زدگی شرح داد ؟ در بادی امر واقعاً راهی بنظر نمیرسد اما بجزای
شرح و تفصیل نظری بفرنج همان مثالی را که در بالا ذکر کردیم
در اینجا دنبال میکنیم.

مسلم است که با بیرون کردن شخص مژاحم و قرار دادن
صدلیه‌ها در پشت در کار تمام نمیشود و خیلی احتمال دارد که شخص
اخراج شده در صدد تلافی برآمده و باز ایجاد اغتشاش نماید صحیح

است که او دیگر در اطمینان نیست و از حضور او از خنده‌های مسخره آمیز و تذکرات او با صدای بلند راحت شده‌ایم معذلک از جهات دیگر واپس زدگی کاملابی اثر مانده است زیرا شخص اخراج شده هیاهو و جنجال غیر قابل تحملی راه انداخته، فریاد میکشید با مشت درب را میکوبد و بیش از رفتار سبقش کنفرانس را مغشوق میکند.

در این شرایط باید خیلی از رئیس مجمع که میخواهد میانجیگری را بعهده گرفته و مصلح واقع شود ممنون بود او بحمایت و پشتیبانی شخص سرکش و مزاحم برخاسته و از حضار خواهش می‌کند که به آن شخص اجازه ورود داده شود ضمناً از طرف او قول می‌دهد وضمانت میکند که بهتر از پیش رفتار خواهد کرد پس تصمیم گرفته میشود که واپس زدگی حذف گردد حالا صلح و آرامش از نو خودنمایی میکند که بهتر از پیش رفتار خواهد کرد پس تصمیم گرفته میشود که واپس زدگی حذف گردد حالا صلح و آرامش از نو خودنمایی میکند و همین مثال تصویر بالتبه دقیقی است از وظیفه‌ای که در مورد درمان پسیک آنالیزی بیماران روانی بعهده پزشک می‌باشد.

اکنون بدون ذکر مثل بیانات خود را دنبال میکنیم آزمایش سایر بیماران هیستریک و مبتلا به آدم روحی برای ما مسلم هیسازد که آنها موفق نشده‌اند فکری را که با میل غیر قابل تحمل بستگی داشته است واپس بزنند صحیح است که آنرا از ذهن و صفحه ضمیر خود دور کرده و ظاهر اقسام اعظم رنج و عذاب خود را تخفیف داده‌اند

اما میل واپس زده در ضمیر نابخود باقی میماند.

او منتظر و مترصد فرصت است تا خود را آشکار سازد و بزودی در جامه دیگری که اورا ناشناس میکند درمی آید بعبارت دیگر واپس زده در ضمیر بخود یک «جانشین» یک «فأئم مقام» از خود باقی می گذارد که کلیه تاثرات غمانگیز که تصور می رفت بوسیله واپس زده کی مرتفع شده اند بدان می پیوندد این جانشین فکر واپس زده گی - اثر مرضی - از هر گونه آسیبی از جانب «من» مصون است و اینک بجای یک پیکار موقتی و مختصر یک رنج و عذاب دائمی قرار گرفته است علاوه بر آثار تغییر شکل باز اثر مرضی یک شبهاهتی با فکر واپس زده دارد طرق تشکیل جانشین ها هنگام درمان پسمیک آنالیزی بیمار فاش می شوند و برای درمان لازم است که باهمین وسائل اثر مرضی را با اندیشه واپس زده مربوط سازد و اگر بتوان فکر واپس زده را به آئینه ضمیر باز گشت داد.

این خوددلیل تسلط بر مقاومهای عظیم است - آنوقت کشمکش روانی که از این باز گشت نتیجه می شود و بیمار بوسیله واپس زده گی میخواست از آن احتراز جوید میتواند تحت مراقبت پزشک بهترین راه حل مشکل را بدست دهد چنین روشی خواهد توانست پیکارهای درونی، و آلام روحی را مرتفع سازد گاهی بیمار اظهار میکند که در طرد میل هر عن انگیز راه خطایپیموده این میل را کلایا جزئاً میپذیرد زمانی خود میل بسوی هدف عالیتری متوجه میشود و بدین دلیل چندان ایراد و مخالفت بر آن وارد نیست (و من آذرا بنام «تصعید» میخوانم) گاهی نیز شخص متوجه میشود که اجتناب از آن میل بجا بوده است

اما در اینجا قضاوت محاکومیت اخلاقی بیاری اکمل تجلیات روانی بشر جانشین مکانیسم خود کار و بنا بر این غیرکافی و اپس زدگی میشود بدین طریق دانسته و سنجیده بر میل و نامطلوب چیره میشوند هن پوزش میخواهم که نکات اصلی و مهم روش درمانی که امروز (پسیک آنالیز خوانده میشود با بیان واضح‌تر و بفهم نزدیکتری تشریح نکردم اشکالات فقط منحصر به تازگی هر موضوع نیست .

آیا تمایلات غیر قابل تحمل که با وجود و اپس زدگی باز در ژرفای ضمیر نابخود باقی میمانند از چه نوعند ؟ در چه شرایطی و اپس زدگی بی‌نتیجه مانده و جانشین یا اثر هر ضمیر پدیدار می‌گردد ؟ هم اکنون خواهیم دید .

درس سوم

اصل جیر روانی - کنایه و استعاره - کمپلکس - خوابها و تفسیر آنها - تحلیل خوابها - اعمال سهوی (۱) اشتباهات خطاهای لفظی، تحریری و خواندنی، اعمال نشانه‌ای (۲) علل گوناگون

دقت فوق العاده بويژه هنگامی که شخص بخواهد رعایت اختصار را هم بکند همیشه کار آسانی نیست از همین نظر من مجبورم خطأ-ی را که در فصل پیش مرتب شده اصلاح نمایم من بشما گفته بودم که وقتی مابدون توسل به هیچ‌نوز در صدد بیدار کردن خاطرات-ی

(۱) **Actes-
Meprises** - چه بسا برای شما اتفاق افتاده است که مثل باکلید در اطاق خودتان خواسته‌اید در اطاق دیگری را باز کنید یا شیئی را مورد احتیاج شماست درجایی قرار داده‌اید که باز یافتن آن کار آسانی نیست از نظر فروید این قبیل عملیات که **Actes- manquen** اتفاقی نبوده بلکه کاملاً تابع مکانیسم خاص ضمیر ناخودی می‌باشد (متترجم)

(۲) **Actes Symptomatique** -

که بیمار ممکن است از هبدها مرض خود داشته باشد بر میائیم و باو
تذکر می‌دهیم که هرچه بذهنهش هیرسد بگوید نخستین اندیشه‌ای که
بنظرش می‌آید مربوط باولین خاطرات اوست این موضوع همیشه
صحیح نیست من برای اینکه سخن‌بدرازا نکشدمسئله را باین‌سادگی
بیان کردم.

واقعاً در دفعات اول کمترین پافشاری و اصرار من برای بخار
آوردن حوادث فراموش شده کفايت کرده است اگر این رویه را تعقیب
و ادامه دهیم اندیشه‌های پدیدار می‌گردند.
اما اینکه واقعاً این افکار با حادثه مطلوب ارتباط داشته باشند
خیلی محل شک و تردید است و ظاهر آزمیں بنظر می‌آید که هیچ‌گونه
ارتباطی با آن نداشته باشند.

حتی خود بیماران هم آنها را ناتمام و ناقص تلقی می‌کنند پس
فشار روحی دیگر کم‌کم بکار مانکرده و باید از اینکه روش هیپنووز را
رها کرده‌ایم نادم و پشیمان شویم.

برای حل این مشکل باصلی که ارزش و صحت علمی آن بعدها
بوسیله دوست من ث. ژ. یوناک و شاگردانش در زوریخ ثبت رسانید
توسل جستم.

(گاهی هم پای بمند باصولی بودن برای شخص خیلی گرانبه است)
این اصل همان اصلا جبر روانی بود که من بصحت آن اطمینان قطعی
داشتم من نمی‌توانستم تصور کنم که اندیشه‌ای ناگهان در ضمیمر

بخود بیمار ظاهر میشود.

بویشه فکری که در اثر تهر کز توجه او بیدار شده است ممکن

نمیست.

کاملاً غیر مشخص بوده ابدآ با تجسم فراموش شده که عنظ وز
ها دست یافتن آنست ارتباطی نداشته باشد اما لازم هم نیست که عین
آن باشد زیرا وضعیت روانی بیمار در آن دخالت می‌کند.

در هریض دو اندیشه متضاد در برابر یکدیگر قرار میگیرند
از یکطرف او میکوشد که مطالب فراموش شده را که بصورت مستور
در ضمیر نا بخود موجودند بضمیر بخود باز گشتدهد.

از سوی دیگر مقاومت که من قبل از آن سخن بیان آوردم مانع
و زادع عودت عناصر واپس زده به ضمیر بخود می‌گردد اگر این
مقاومت صفر یا ناجیز باشد موضوع فراموش شده بدون تغییر شکل
بضمیر بخود بر می‌گردد پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که تغییر شکل
اندیشه مطلوب باشد مقاومت نسبت مستقیم دارد پس فکری که بجای
اندیشه مطلوب بخطاطر بیم-ارخطور می‌کند خود ارزش یک نشانه را
دارد و یک جانشین تازه، ساختگی و موقتی موضوع واپس زده است و هر چه
تغییر شکلی که در اثر مقاومت ایجاد شده بیشتر باشد شباهت آن باف‌اف
فراموش شده کمتر خواهد بود معذلک باید با اندیشه مطلوب شبیه باشد
زیرا نشانه آنست و اگر مقاومت خیلی شدید نباشد باید بتوان پکمک

اندیشه‌های خود مج‌ولی را که بر ما پوشیده است شناخت فکری که بذهن هر یض می‌رسد نسبت بعنصر واپس زده در حکم یک اشاره یا ترجیه آن بزبان دیگری است.

در زندگی روانی طبیعی نیز مابویعتهای مشابهی که نتایجی از همین قبیل می‌دهند بر می‌خوریم مثلاً موضوع کنایات واستعاراتی که ما معمولاً در گفتگوهای روزانه بکار می‌بریم. هشکلات‌فن پسیک آنالیز مراده ادار کرده‌اند که بچگونگی پیدا‌یش و تشکیل استعارات توجه نمایم و هم اکنون مثالی در این زمینه برای شما ذکرمی‌کنم.

روایت می‌کنند که در بازار گان که چندان صحیح العمل و درستکار نبودند موفق شدند که در نتیجه اختکار و دزدی و تقلب ثروت و دارائی هنگفتی بچنگ آورند و در این مورد لازم دانستند که نقاش مشهوری که کاش خیلی گران هم باشد تصاویر آنها را بسازه ایندو محتکر شب نشینی با شکوهی برای نشان دادن این دو تابلو دائم کردند و خودشان یکی از انتقاد کننده‌های ذی نفوذ آثار هنری را بنزد یکی، دیوار سالن که دو تصویر نامبرده در آنجا در کنار یکدیگر الصاق شده بودند رهبری نمودند انتقاد کننده مدتی مدید بدو تصویر نگاه می‌کرد سپس سر خود را جنبانیده ومثل اینکه نقصی یافته باشد اشاره‌ای بنضای خالی بین دو تابلو کرده باین پرسش فناءت ورزید: « پس عیسی کجاست؟ »

حال بتحليل این شوخی می‌پردازیم غرض از انتقاد بصور یقین این بوده است:

« شما نیز مانتند آن دو حرامی که عیسی را بین آنان مصلوب

کرده‌ند بی‌شرف هستند » معدالک انتقاد کننده این مطلب را نگفت و اظهار دیگری کرد که در نظر اول کاملاً عجیب و غریب ، نامفهوم و بی ارتباط باوضع حاضر بنظر میرسید ولی باوجود این‌می‌توان از این شگفتی انتقاد هنری نظر تحریر آمیز آنرا دریافت این‌یکنوع فحش و دشنام مخصوصی است ودارای ارزش و معنی ناسز است بنابراین جانشین آنست بطور قطع مانمی توانیم توازی بین حالت کنایتی و ارتباطات فکری که در بیماران ایجاد می‌شوند بیش از این‌امتداد دهیم معدالک باید قرابت بین از گیزه‌های عمیقی که بدابت واستعاره را ایجاد می‌کنند با علی که در ضمن بازپرسی فکری را بخاطر بیمار خطور می‌دهند در نظر بگیریم چرا انتقاد کننده مامستقیماً فکر خود را برای این دو شخص نادرست ورباکار بیان ننمود ؟ زیرا همدوش با میل صراحت لهجه علل منطقی مخالف نیز در انتقاد موثر بوده‌اند توهین مهمان‌صاحب‌خانه‌ای که عدد زیادی مستخدم با مشتهای آهنین در اختیار خود دارد خالی از خطر نیست مسابقاً دیدیم که چگونه اشخاص بی‌نزاکتی که رعایت آداب و حفظ ظاهر را نکرده‌اند بسرعت « واپس زده » شده‌اند بهمین دلیل منتقد ما از صراحت خودداری می‌کند و ناسزای خود را بصورت یک کنایه ادأمیکند همان‌گونه نیز در بیماران ما اندیشه‌های جانشین که بعض خاطرات هبهم و پیچیده ظاهر می‌شوند جز تغییر آرایش‌همان‌ها چیز دیگری نیستند.

حال مثال مکتب زوینخ (بلولر، یونگ وغیره) را تعقیب می‌کنیم وهر دسته از عناصر معرفی که بایکدیگر مربوط بود و حامل تأثرات باشند کمپلکس مینامیم پس اگر برای جستجوی یک کمپلکس واپس

زده از خاطراتیکه که هنوز بیمار داراست کمک بخواهیم اگر او عده کافی از ارتباطات خود بخود را برای ما آشکارسازد بطور یقین موفق خواهیم شد و بمطلوب خود خواهیم رسید چون مطابق فرض ما فرچه بخاطر مریض بر سد بطور غیر مستقیم با کمپلکس مطلوب ارتباط دارد بنابر این باو اجازه می دهیم که هر چه دلش می خواهد بگویید شاید این روش برای کشف عناصر و اپس زده بنظر شما پر زحمت بیاید ولی من همینقدر میتوانم بشما اطمینان بدهم که این تنها راه عملی است.

گاهی چنین بنظر می آید که این طریقه قابل استعمال نیست : بیمار ناگهان متوقف شده در تردید میماند و اظهار می کنند که هیچ گفتنی ندارد و مطلقا هیچ فکری بخاطرش نمیرسد اگر واقعا چنین بود روش مابکار بردنی نبود ولی مشاهدات دقیق ثابت می کنند که یک چنین توقفی در مورد ارتباطات فکری خود بخود هر گز بظهور نمیرسد این توقف و تعلیق از آنجاست که بیمار تحت اثر مقاومت هائی که شکل قضاوت های انتقادی را تغییر می دهند فکری که بخاطرش رسیده است حفظ یا از خود خود می راند برای احتراز از این اشکال باید قبل از آن آگاه ساخت و باو فرماند که با این انتقادات اهمیتی ندهد نباید او در صدد هیچ گونه انتخابی برآید بلکه باید هر چه بفکرش میرسد حتی اگر تصور می کند که صحیح نیست ، خارج از موضوع ، حتی ابلهانه و بویژه ! گر آن فکر برایش نامطبوع و اندیشه اش را متوقف می کند بدون ترس و بیم بگویید و بیان کندا گر این مقرر از راسته ارتباطات خود بخود را بدست خواهد داد که ما از آن با اثرات کمپلکس و اپس زده پی خواهیم برد .

این اندیشه‌های خود بخود که بیمار در صورت مقاومت در برابر پزشک آنها را بجرم نامفهومی از خود دور می‌کند برای پسیک آنالیست حکم سنت معدنی را دارند که از آن بگمک صنعت ساده تفسیر فلز کرانبهارا استخراج می‌کندا کر بخواهیم فوراً یک نظریه موقعی راجع بکمپلکس‌های واپس زده بیمار داشته باشیم بی آنکه در بنیاد ترتیب و ارتباط باشیم باید بجزیه ارتباطات فکری که پونک و شاگردانش مبتکر آن بوده‌اند توسل جوئیم طریقه برای پسیک آنالیست همانقدر مفید و سودمند است که تجزیه کیفی برای شیمیست. ممکن است در معالجه بیماران روانی از آن چشم پوشند ولی برای ظاهر ساختن کمپلکس‌ها و بررسی اقسام جنون که مکتب زوریخ باموفقیت زیاد آنرا انجام داده است لازم و ضروری است.

بررسی افکار خود بخود بیماری که از قوانین اصلی پسیک آنالیز متابعت می‌کند یگانه وسیله فنی برای نفوذ بضمیر نابخود نیست دو طریقه دیگر نیز هارا بسوی این هدف هدایت می‌کنند: تفسیر خوابها و تعبیر خطاهای سهوی و اشتباهات. من باید اقرار کنم که پیش خود چنین اندیشیده‌ام که آیا بهتر نبود بجای بحث‌های کلی راجع به پسیک آنالیز تفسیر خوابها را برای شماذ کر نمایم یک علت خصوصی و ظاهر افرعی مر از این کار بازداشت نمی‌خواستم پیش از آنکه اهمیت این صنعت قدیمی را که مورد تمسخر است بدانید خود را «معبر خوابها» معرفی کنم در واقع تفسیر خوابها بهترین طریق شناسائی ضمیر ذات خود و اطمینان بخش ترین پایه و اساس کاوش‌های ماست و بررسی خوابها بیش از هر چیز ارزش پسیک آنالیز را بشما ثابت نموده‌و شما برای عملی ساختن آن مهیا

ومجهز میکند! اگر کسی از من سوال کند که چگونه میتوان پسیک آنالیست شد هن پاسخ خواهم داد:

بوسیله مطالعه و تدقیق در خواب های خود مخالفین ما هیچگاه بموضع تفسیر خواب ها دقت و توجهی را که شایسته آن بوده است روا نداشته و یا کوشش کرده اند که با سطحی ترین استدلالهای خود آن را رد نمایند اما اگر بتوانیم مسئله خواب را حل کنیم مسائل تازه ای که در پسیک آنالیز طرح می شوند ما را دچار اشکال نخواهند کرد.

باید متذکر بود که تشکیل خواب های ما از یک طرف شباهت تمامی با ایجاد بیماریهای روانی داشته و از طرف دیگر با تمندرستی کامل تباين ندارند کسی که بجای دو شکافی و تجسس و حیرت و تعجب در برابر معانی کنایتی، اندیشه های عجیب و غریب و کلیه صور و همی خواب قناعت می ورزد کمترین شанс موفقیت برای درک عوارض غیر طبیعی حالات روانی هر روز نخواهد داشت و باید آنانرا در این میدان وسیع کاوش از بی خبران دانست و خیلی هم دور از ادب نیست اگر بگوئیم که اغلب پزشکان بیماریهای روانی امروز در شمار همین بی خبرانند. (۱)

پس یک نظر سریعی بمسئله خواب بیافکنیم.

عادتاً وقتی ما از خواب بر می خیزیم و ضعیت هادر بر این خواب های خودمان بی شباهت بوضع بیماران روانی در برابر اندیشه های خود بخودی که پزشک در آنان بر میانگیزد نیست و با همان دیده حقارت با آنها مینگریم

(۱) مطالعه کتاب جنون جوانی تالیف آقای دکتر میر سپاسی بر من مسلم

ساخت که این گفته فروید در مورد ایشان هم صادق است مترجم

مامی خواهیم باسرعت هرچه تمامتر آنها را بددست فراموشی بسپاریم مثل اینکه خواسته باشیم هرچه زودتر خودرا از شراین رشته های نامر بوط رهاسازیم این تحقیر مانشی از خاصیت شگفت انگیزی است که نه تنها در خواب های مهم و گنج بلکه در خواب های ساده هم وجود دارد نفرت و ارز جار و عدم تمايل ما با خواب های خودمان زاده امیال منافی عفت و غیر اخلاقی است که در بعضی خواب ها بی پرده و علاینه خود نمائی می کند.

- چنانکه میدانیم در روز گارهای پیشین خواب مورد حقارت واقع نمی شد و هنوز هم طبقات پائین اجتماع کنجدکاوی زیادی نسبت به خواب ها از خود نشان می دهند و مانند پیشینیان انتظاردارند که خواب آنان را از آینده باخبر سازد،

من باید بشما اطمینان بدم که برای توضیح مسئله خواب به تشریح معتقدات خرافاتی قدماء توسل نخواهم جست بلکه من هیچگاه دلیلی پیدا نکرم که ارزش پیش گوئی خواب را تأیید کنم ولی این مسئله مانع آن نخواهد بود که تحقیق در اطراف خواب ها مارا بیک سلسه قضایای مبهم و پیچیده روانی آشناسازد.

وانگهای همه خواب ها از حیطه دانستنیهای کسی که خواب میبینند خارج نبوده ویرای او نامفهوم و مبهم نیستند اگر شما بخود این زحمت را روا دارید که خواب های کودکان از یکسال و نیم ببالارا بیازمانید خواهید دید که بسیار سهل و ساده بوده و باسانی قابل تفسیر میباشد بچه همیشه خواب میبینند که تقاضاها و خواهشای درونی که روز پیش در اوتولید شده اند و نتوانسته است آنها را بجا آورده انجام پذیرفته اند میبینید که

هیچ علم پیش گوئی برای جستن این راه حل ساده نیست .
 تنها باید بدانیم که کودک در روز قبل چه اندیشه هائی را در مغز خود می پروراند است حال اگر ثابت کنیم که خواب های اشخاص بالغ نیز مانند کودکان انجام امیال روز گذشته است یک راه حل رضایت بخشی برای این معنی بدست خواهیم آورد و تمام اهمیت موضوع در همین جاست ایرادات و اعتراضاتی که باین روش ملاحظه وارد می شوند در بر این تجزیه و تحلیل دقیقت ر دخواهند شد.

اینک نخستین ایراد: خواب اشخاص بالغ غالبا نامفهوم و بهمه چیز شباهت دارد بجز انجام یک تقاضای درونی اما پاسخ ما اینست که آنها تغییر شکل و آرایش داده اند مبدأ روانی آنها خیلی با آن چه مادر نظر اول از آنها استنباط می کنیم اختلاف دارد.

پس ما باید در اینجا دو چیز را از هم تشخیص دهیم از طرف خواب بهمان صورتی که در نظر مان جلوه گرمی شود بهمان شکلی که بامداد آنرا بیاد می آوریم بهمان وضع مبهمی که برای نقل کردن و ترجمه آن با الفاظ و کلمات اغلب دچار زحمت می شویم و همین قسم است که ما آنرا محتوی ظاهری خواب می نامیم از طرف دیگر مابیک مجموعه ای از اندیشه های رویانی پنهانی بر می خوریم که بفرض ما از ژرفای ضمیر نابخود برخواب ها فرمانروائی می کنند این عمل تغییر آرایش عیناً تغییر عملی است که در مورد ایجاد خلائق هیستوری دخالت می کند « محتوی ظاهری » خواب جانشین تغییر آرایش داده « اندیشه های رویانی » است و این تقلیل مربوط بیک « من » است که از خود مقاومت بخرج می دهد زاده مقاومت هائی است که مطلقاً بتمایلات نابخود اجازه ورود بضمیر بخود

را در حال بیداری نمیدهند.

اما در اثنای خواب گرچه این قوی ضعیف می‌شوند باز آنقدر نیر و مند هستند که لااقل بتوازنده با نقاوی که به چهره می‌زنند تا خویش را پنهان سازند خود را تحمیل نمایند همانطوری که بیمار هیستریک بمفهوم آثار مرضی پی‌نمی‌برد همان‌گونه‌هم کسی که خواب می‌بیند معنی خواب‌های خود را درک نمی‌کند.

برای اینکه بوجود «اندیشه‌های پنهانی» خواب واقعیت ارتباط آنها با «محتوی ظاهری» یقین حاصل کنیم باید بتحليل خواب‌ها که تکنیک آن عیناً شبیه تکنیک پسیک آنالیزی است که قبل امذ کورافتاده است توسل جوئیم و این طریقه عبارت از آنست که کاملاً از تسلسل اندیشه‌هایی که از «محتوی ظاهری» نتیجه می‌شوند صرف نظر کرده و هم‌خود را مصروف کشف «اندیشه‌های پنهانی» نموده و ببینیم که هریک از عناصر چهار ارتباطات و تسلسل‌های را ایجاد می‌کند همانطور که در سابقه مشاهده کردیم که پدیدار گشتن ارتباطات بوسیله علائم و آثار مرضی مارا به خاطرات فراموش شده و کمپلکس‌های مرض انگیز رهبری می‌کردند در اینجا هم برانگیختن این ارتباطات مارا بکشف اندیشه‌های پنهانی کسی که خواب می‌بینند هدایت می‌کنند این «اندیشدهای رویائی پنهانی» که مفهوم عمیق و واقعی خواب را تشکیل می‌دهند همینه که خواب‌های اشخاص بالغ نیز کاملاً عاند خواب‌های بیچه‌ها هستند برای اینکه موضوع کاملاً روشن شود کافی است که بجای «محتوی ظاهری» بفرنج و نامفهوم معنی عمقی آن را فرار دهیم بدین طریق خواهیم دید که تفصیلات گوناگون خواب‌مربوط بتأثیرات روزپیش بوده و مجموعاً همچون انجام خواهش‌های

درونی برآورده نشده خود نمائی می‌کنند پس «محاجه-سوی ظاهری» خواب را می‌توان انجام تغییر شکل داده امیال و اپس زده دانست. اکنون نظری هم باین موضوع بیفکنیم که چگونه اندیشه‌های نابخود در خواب تبدیل به «محاجه-سوی ظاهری» می‌شوند من مجموع این عمل را «کاررویائی» مینامم این موضوع از نظر تئوری شایسته آن است که ما تمام هم خود را معرف باان سازیم زیرا باین وسیله بهتر از هر مردی یک مامی‌توانیم تحقیق کنیم که در درون ضمیر نابخود یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بیان نمائیم یعنی دو دستگاه روانی متمایز یعنی ضمیر بخود و ضمیر نابخود چه می‌کذره مابین این جریانات روانی دو تا از دیگران مهمتر و عبارتنداز تراکم و تغییر مکان کاررویائی یک حالت خاص اثر متقابل صور گوناگون روانی یعنی زاده‌یک تسلسل ذهنی است این کار در مرأحل اصلی خود بالکار تقلیب (۱) که کمپلکس‌های و اپس زده را پس از آنکه واپس زد گی با عدم موافقیت رو برو گردید با آثار مرضی تبدیل می‌کند شباخت تامی دارد.

بعلاوه ضمن تجزیه خواب‌ها بویژه خواب‌های خودتان متوجه خواهد شد که اهمیت تاثرات سالهای اول کودکی در آنها بیش از آن چیزی است که شما گمان می‌برید.

در خواب همان بچهرا میبینید که با تمام خصوصیات و تمایلاتش حتی آنهایی که امروز از حیز انتقاض ساقط شده‌اند در قلب شخص بالغ زندگی میکند.

پس قابلیتهای ویژه دیگر بشر طبیعی از ظرفیتهای کودک که کاملاً با

(1) Alteration

آن اختلاف دارد سرچشمہ گرفته است اما این بشر طبیعی که ثمرات و زیانهای یک پرورش و تربیت دشوار نصیب او می‌گردد برای اینکه بصورت کنونی در آید چه فدا کاریها که نکرده چه تکامل پیوسته، چه واپس زدگیها، چه تصحیحها، چه واکنشهای روانی را که متتحمل نشده است!

من در تحلیل خواب‌ها با این نکته برخورد ام و اکنون توجه شما را نیز به آن جلب می‌کنم که ضمیر نابخود بویژه برای نشان دادن کمپلکس‌های جنسی سمبولهای مخصوصی بکار می‌برد که اغلب با اشخاص تغییر می‌کنند ولی دارای جنبه‌های کلی هستند که می‌توان آنها را به چند دسته سمبول عیباً شبیه به آنچه که مادر افسانه‌ها و اساطیر می‌باشند تقسیم نمود و محال هم نیست که مطالعه خوابها بمادر فهم این ابداعات خیالی عامه مردم کمال نماید.

اما به تئوری ما که معتقدیم خواب اجرای یک میل است مخالفین ایرادی وارمی‌سازند و آن خواب‌های پریشان است من از شما خواهش می‌کنم که فعال روی این ایراد متوقف نشوید گذشته از اینکه این خواب‌های پریشان قبل از آنکه در باره آنها فضاؤت کنیم احتیاج بتفسیر دارد باید گفت که تشویش و اضطراب بطور کلی فقط مربوط بمحتوی خواب نیست و کسانی که از تشویش ذهنی بیماران روانی بی‌خبرند غالباً در اینجا دچار اشتباه می‌شوند تشویش و نگرانی دست‌ردی است که «من» بسینه تمایلات واپس زده‌ای که جان تازه گرفته‌اندمی زند و بهمین دلیل اگر در خواب این تمایلات واپس زده کاملاً پدیدار شوند ایجاد تشویش کاملاً طبیعی است.

مطالعه خواب چنانچه مشهود افتاده اعمالی را که از طریق دیگر فهم آنها بسیار مشکل است روشن می‌سازد و بهمین دلیل صحبت خود را بشیوتن می‌رساند و ما در ضمن درمان بیماران روانی از راه پسیک آنالیز باین حقیقت برخوردم از آنچه تا کنون گفته شد می‌توان بسهولت دید یافت که تفسیر خواب اگر در اثر مقاومتهای بیمار زیاد دشوار و پر زحمت نشود مارا بکشف تمایلات باطنی و واپس زده و کمپلکسها ای که با آن همراه است رهبری می‌کند پس حالا من می‌توانم بسویمین دسته نمودهای روانی که تکنیک پسیک آنالیتیک را تشکیل می‌دهد بپردازم .

اینها اعمال بیشماری هستند که در زندگی روزانه چهار اشخاص سالم و چه در بیماران روحی دیده می‌شوند و صفت مشخص آنها اینست که به دفع خود نمی‌رسند و می‌توان آنها را تحت عنوان اعمال سهوی - *actes - meprises* دسته بندی نمود، عادتاً کسی اهمیتی به آنها نمی‌دهد و عبارتند از فراموشی‌های غیر قابل توضیح «مثلًا فراموشی آنی اسمی خاص»، اشتباہات لفظی، خواندنی و نوشتمنی ناز بر دستیها، کم کردن یا شکستن اشیاء وغیره یعنی کلیه اعمالی که معمولاً برای آنها علت روانی قائل نمی‌شوند و آنها را با تفاق، گیجی، بی‌دقی وغیره حمل می‌کنند و نیز باید رفتار و حرکاتی را که اشخاص بدون اینکه خودشان متوجه باشند و بی‌آنکه برای آنها اهمیت روانی قائل شوند انجام میدهند باین صورت اضافه کرد .

مانند بازی کردن بی‌توجه با اشیاء، زمزمه کردن زیر لب، و رفتن با انگشتهای ولباسها وغیره این اعمال کوچک یعنی *actes - meprises*

ورفتار نشانه‌ای *symptomatiques* و اعمال اتفاقی آن طوری که *actes symptomatiques* می‌گویند فاقد اهمیت نیستند بلکه دارای مفهوم دقیقی بوده و اغلب تفسیر آنها سهل و آسان است و می‌توان دریافت که اینها بیان انگیزه‌ها و تمایلاتی هستند که شخص می‌خواهد از ضمیر بخود خویش پذیران کند و مانند آثار مرضی خوابها از خواهش‌های درونی و کمپلکس‌های واپس‌زده سرچشم می‌گیرند پس برای آنها نیز مانند آثار مرضی اهمیت قائل شویم زیرا در اثر امتحان و بررسی دقیق آنها خواهیم توانست که زندگی درونی خود را بهتر درک کنیم و بوسیله اینهاست که بشر اسرار ناگفته‌ی خود را فاش می‌کند.

اگر تاین درجه‌حتی در اشخاص سالم که موفق بواپس زدن تمایلات نابخود خویش شده‌اند عادی و فراوان هستند دلیلش ناچیزی و کم تظاهری آنهاست اما ارزش نظری آنها بسیار زیاد است زیرا وجود واپس زدگی و جانشین‌ها راحتی در شخص تندروست برای ما اثبات می‌کند.

هم‌اکنون شماره می‌باید که از مشخصات پسیکی آنالیست این است که باصول جبری در زندگی روانی ایمان دارد و بنظر او هیچ چیز غیر مترقب و اتفاقی وجود ندارد و در هر مورد بعلت خاصی که عمولاً کسی قائل نیست عقیده دارد بخلافه برای فهم نمودهای روانی بعوامل متعدد بیک سلسه علل توسل می‌جوید و حال آنکه عمولاً برای هر پدیده در روانشناسی بکشف یک علت قناعت می‌ورزند.

اکنون کلیه وسائلی را که برای کشف اندیشه‌های که در زندگی روانی پنهان، فراموش، واپس زده شده‌اند بکار می‌روند جمع کنید

ارتباطاتی که خود بخود در ذهن مریض ایجاد می‌شوند، خواب‌های او، ناز بر دستیه‌ای او، اعمال سهوی و نشانه‌ایش را با دقت مطالعه کنید مطالب دیگری هم هست که من بعدها وقتیکه راجع به «انتقال» صحبت خواهم کرد راجع به آنها توضیحاتی خواهم داد همه این موضوعات را با هم مورد دقت قرار دهید آنوقت ادعای مرا قبول خواهید کرد و نتیجه خواهید گرفت که تکنیک ما هم اکنون آنقدر موثر است که بتواند عناصر روانی مرض انگیزرا به ضمیر بخود دعوت داده و آلامی را که در اثر تشکیل اثرات جانشین بوجود آمده‌اند بر طرف سازد می‌بینیم و بخویشتن تبریک و شادباش می‌گوئیم که مجاهدات و کوششهای ما برای درمان بیماران باین نتیجه رسیده‌اند که معلومات نظری مراجع بزند کی روانی طبیعی یا مرضی افزون ساخته‌اند.

ممکن است تکنیکی که من اصول آنرا برای شما بیان کردم بنظرتان مشکل و دشوار آمده باشد ولی من تصور می‌کنم که کاملاً با منظور خود وفق می‌دهد مغذلک این اصل بخودی خود واضح می‌شود و باید آنرا مانند روش بافت‌شناسی یا جراحی آموخت شاید از استحضار باین مطلب متعجب شوید که ما قضاوت در این موضوع را از دهان که این شنیده‌ایم که ابداً از پسیک آنالیز اطلاعی ندارند و آنرا بکار نمی‌برند ولی مسخر کی را بیجایی رسانده‌اند که از ما می‌خواهند که صحت و دقت تجربیات خود و نتایج آنها را برایشان

ثابت کنیم یقیناً بین این مخالفین اشخاصی هم موجودند که بفکر علمی عادت دارند و مثلاً چون خودشان نمی‌توانند با چشم غیر مسلح تشکیلات بافتی را به بینند نتایج ملاحظات میکروسکوپی را رد نمی‌کنند ولی تا خودشان چیزی را زیر میکروسکوب نبینند راجع با آن اظهار نظر نمی‌نمایند اما باید تصدیق کرد که پسیک آنالیز در وضعیتی قرار گرفته که بتصریب و تصدیق رسانیدن آن کارآسانی نیست اصولاً پسیک آنالیست چه میخواهد؟

او میخواهد اندیشه‌های واپس زده را به ضمیر بخود باز گشت دهد اما هر یک از ما خیلی چیزها را واپس زده است که شاید با زحمت ما آنرا در ضمیر نابخود خویش حفظ میکنیم پس پسیک آنالیز همان مقاومتی را که در بیماران ایجاد می‌کند در اشخاص دیگری هم که نازه باصول آن آشنا میشوند تولید می‌نماید و شاید هم مخالفت با این شدیدی که روش ما در دیگران بر می‌انگیزد.

از همین جا سرچشمه گرفته باشد بعلاوه این مقاومت نقاب مخالفت فکری را بر چهره زده و ادله و بر اینی بوجود می‌آورد که کاملاً شبیه بدلالتی است که مادر بیماران خود بکمک قواعد علمی پسیک آنالیز آنها را هر تفعی می‌سازیم مخالفین ما نیز مانند همین بیماران قضاؤتشان غالباً زیر نفوذ علل تاثری قرار می‌گیرند و بهمین جهت بسیار یک دند و مصر هستند غرور و خودپرستی ضمیر بخود که با نهایت تحقیر مثلاً خواب را از خود می‌راند یکی از بزرگترین موانع نفوذ بکمپلکس

های نابخود است بهمین مناسبت است که متقادع کردن اشخاص باقیت
ضمیر نابخود و آشناساختن آنها بقضايا جدیدی که با تعاریفی ضمیر
بخود آنان بدان‌ها خوکرفته است منافات دارد بینهایت صعب و دشوار
است.

درس چهارم

کمپلکس‌های مرض انگیز آثار و علائم مرضی با میل جنسی ارتباط دارد. میل جنسی در کودکی - اتوار و تیزم، لبید و تکامل آن - انحرافات جنسی - کمپلکس (Oedipe) (۱)

حال ببینیم که این طرق فنی که شرح آنها گذشت چه اطلاعاتی در خصوص کمپلکس‌های مرض انگیز و امیال واپس زده بیماران روحی بما خواهند داد.

(۱) ادیپ نام پسر لا یوس پادشاه طبس در مصر قدیم بود که در افسانه‌های پیشین گفته می‌شد که پدرش الهام می‌شد که نخستین پسری که از او بوجود آید او را خواهد کشت با اینکه پدرش او را پس از تولد بسر کوه سیترون فرستاد معدلك چوپانها او را بجات داده و نزد پادشاه کرنت برداشت پس از رسیدن بعد بلوغ بالاخره او اتفاقاً با پدرش مواجه گردید و در اثر جنک مختصری او را بقتل رسانید و بعدها با مادرش که او را نمی‌شناخت ازدواج کرد این افسانه را فروید مثال خوبی برای نشاندادن عشق مخفی پسر نسبت به مادر و گینه جنسی او نسبت پدر میداند (متترجم)

نخستین کشfi که پسیک آنالیز مارا بـدان رهـبـری مـیـکـند
اینـستـ کـه آـثار هـرـضـیـ بـطـورـ منـظـمـ باـ زـنـدـگـیـ عـاشـقـاـفـهـ بـیـمـارـ اـرـتــبـاطـ
دارـنـدـ وـ بـماـ نـشـانـ مـیدـهـدـ کـه تـمـاـیـلـاتـ هـرـضـ اـنـگـیـزـ اـزـ نـوـعـ مشـکـلـهـاـیـ
عـشـقـیـ هـسـتـنـدـ وـ مـارـاـ وـادـارـ مـیـ کـنـدـ کـهـ اـخـتــلـالـاتـ زـنـدـگـیـ جـنـسـیـ
راـ یـکـیـ اـزـ مـهـمـتـرـینـ عـلـلـ بـیـمـارـیـ بـداـنـیـمـ .

برـایـ منـ مـسـلـمـ اـسـتـ کـهـ اـیـنـ عـقـیدـهـ رـاـ کـسـیـ بـآـسـانـیـ نـمـیـپـذـیرـدـ
حتـیـ دـانـشـمـنـدـانـیـ کـهـ خـیـلـیـ بـکـارـهـاـیـ روـانـشـنـاسـیـ منـ عـلـاقـهـ نـشـانـ مـیـ
دـهـنـدـ بـیـشـتـرـ مـیـ خـواـهـنـدـ اـیـنـ طـورـ فـلـکـرـ کـنـنـدـ هـمـنـ درـ خـصـوصـ تـمـاثـیـرـ
مـرـضـ اـنـگـیـزـ عـاـمـلـ جـنـسـیـ رـاـ مـبـالـغـهـ رـاـ مـیـپـیـمـاـیـمـ وـ اـزـ هـنـ مـیـپـرـسـنـدـ کـهـ
چـرـاـ سـایـرـ تـحـرـیـکـاتـ فـزـونـ اـزـ اـنـداـزـهـ روـانـیـ بـنـوـبـهـ خـودـ آـثـارـ وـاـپـسـ زـدـگـیـ
وـ جـانـشـینـیـ (۲)ـ اـزـ خـودـ بـرـوـزـ نـدـیـ دـهـنـدـ ؟ـ مـنـ بـآـنـهاـ پـاـسـخـ هـیـدـهـمـ کـهـ
شـخـصـاـ هـیـچـ عـقـیدـهـ اـیـ رـاـ تـکـذـیـبـ نـمـیـکـنـمـ وـ بـاـهـیـجـ نـظرـیـهـ اـیـ مـخـالـفـ نـیـسـتـمـ
اماـ تـجـرـبـهـ نـشـانـ مـیـ دـهـدـ کـهـ چـنـینـ چـیـزـیـ نـیـسـتـ آـزـمـاـیـشـ بـماـ ثـابـتـ مـیـ
کـنـدـ کـهـ تـمـاـیـلـاتـیـ کـهـ دـارـاـیـ مـبـدـأـجـنـسـیـ نـبـاشـنـدـ چـنـینـ نقـشـیـ رـاـ اـیـفـاـ نـمـیـ
کـنـنـدـ آـنـهاـ مـیـتوـانـدـ گـاهـیـ تـأـثـیرـ عـوـامـلـ جـنـسـیـ رـاـ تـقوـیـتـ کـنـنـدـ ولـیـ
هرـ گـزـ نـمـیـ توـانـدـ جـانـشـینـ آـنـهاـ بـشـوـنـدـ گـفـتـهـاـیـ مـنـ درـ اـیـنـ مـوـرـدـ بـرـپـاـیـهـ
تـشـوـرـیـ مـتـکـیـ،ـ نـیـسـتـ هـنـگـامـیـ کـهـ مـنـ درـ ۱۸۹۵ـ بـاـتـفـاقـ دـکـترـ ژـ.ـ بـرـوـئـرـ
کـتـابـ «ـعـطـالـعـاتـ رـاجـعـ بـهـ سـتـرـیـ»ـ رـاـ هـنـتـشـرـ نـمـودـ هـنـوزـ دـارـاـیـ اـیـنـ
عـقـیدـهـ نـبـودـ بلـکـهـ بـعـدـهـاـ درـ اـثرـ تـجـرـبـیـاتـ عـدـیدـهـ غـیـرـ قـاـبـلـ تـرـدـیـدـیـ

بدان یقین حاصل کردم در این مورد حتی صحیمی ترین و بهترین دوستان و طرفداران من در آغاز باین عقیده ایمان نیاوردند تا اینکه تجربیات تحلیلی خودشان این حقیقت را برای آنها مسلم ساخت این موضوع نیز صحت دارد که از روی وضعیت بیماران نمی‌توان بصمیح بودن فرض من یقین حاصل کرد باین معنی که بیمار بجای آنکه ما را در فهم زندگی جنسی خویش باری کند بالعکس با تمام وسائل ممکنه‌هی کوشید تا آنرا مستور و پنهان نگاه دارد عموماً اشخاص در این مورد صداقت ندارند و خود را آنطوری که هستند نشان نمی‌دهند سعی آنها اینست که خویشتن را در پرپردهٔ ضخیمی از کذب و دروغ مخفی نمایند مثل اینکه ابرهای تیره و تاری آسمان عشق و شهوت را پوشانیده باشند تقصیری هم ندارند کوئی در اجتماع اما ابر و باد و هموخورشید و فلک در کارند تا با فعالیت جنسی ما مخالفت ورزند و در حقیقت هیچیک از ما نمی‌تواند آزادانه اسرار زندگی عاشقانه خویش را برای دیگران افشاء نماید اما همینکه بیمار بدرمان پسیک آنالیز خوکرفت و سودمندی آنرا تشخیص داد دیگران پردهٔ کذب و دروغ را بیکسو سیزنندو با عقیده ما مأнос می‌شوند بدینختانه اطباء نیز هنگامیکه کفتگو از عوامل جنسی بمیان می‌آید دست کمی از دیگران ندارند و بیشتر آنها وضعیتی بخود میگیرند که در عین حال شهوت پرستی، میل بحفظ ظاهر و عفت فروشی آنها را که در میان طبقه «تربیت شده» فراوان دیده هیشود می‌ساند.

باز بیان نتایج حاصله از تجربیات خود ادامه دهیم در یکرشته

حالات دیگر کاوش‌های پسیک آنالیز آثار مرضی رابعوالم جنسی مربوط نساخته بلکه بعوالم جراحتی عادی ارتباط می‌دهند اما بعلت خاصی این اختلاف اهمیت خود را از دست میدهد کار تحلیلی که برای توضیح و در مان بیماری معینی ضرورت دارد هیچگاه بحوادث زمان بروزان محدود و متوقف نشده بلکه همواره تا زمان بلوغ و نخستین دوره کودکی بیمار پیش رفته و در آنجا بحوادث و تأثراتی که بیماری بعدی را ایجاد کرده‌اند دست پیدا می‌کند فقط با کشف این حوادث زمان کودکی میتوان حساسیت فردا در برابر جراحات بعدی توضیح داد و با یاد آوری این خاطرات که غالباً فراموش می‌شوند با تحصیل قدرت رفع آثار مرضی موفق خواهیم شد در اینجا نیز بهمان نتیجه که از مطالعه خوابها حاصل شد میرسیم که تمایلات و اپس زده شدید و غیرقابل اجتناب زمان کودکی هستند که نیروی خود را برای ایجاد آثار مرضی بـکار بردند و بدون آنها واکنش روانی در برابر جراحات بعدی جریان عادی و طبیعی را میریزند من این خواهش‌های نیرومند کودک را بطور کلی مربوط بعوالم جنسی می‌دانم.

هن حدس میزنم که شما در این مورد دچار شکفتی خواهید شد و این تعجب شما کاملاً طبیعی است. شما خواهید پرسید مگر در کودک هم میل جنسی وجود دارد؟ مگر دور طفولیت مرحله‌ای از رند کی نیست که در آن هیچگونه غریزه از این نوع وجود ندارد؟

باین پرسش شما من با نهایت اطمینان پاسخ منفی میدهم خیر آنطوری که شما در انجلیل و سایر کتب مذهبی خوانده‌اید که شیطان وارث بدن اشخاص نامعصوم می‌شود غیره جنسی در زمان بلوغ در کودک

حلول نمیکند تظاهرات این غریزه از همان اوان طفولیت در بچه شروع می‌گردد کودک این تمایلات را با خود بدنبال می‌آورد و از همین جوانه‌های اولیه است که پس از یک دوره تکامل پر جزو مدو پرپیچ و خم میل جنسی شخص بالغ که طبیعی خوانده می‌شود ایجاد می‌گردد و تحقیق آن‌هیچ اشکالی ندارد و درک نکردن آن واقعاً مشکل است برای اینکه در این مورد کور ماند قدری اراده لازم است.

اتفاق مقاله دکتر سانفوردبیل را که نظریات مرا تأیید میکرد از نظرم گذرانید این مقاله در امریکن جوونال اوف پسیکولوجی در ۱۹۰۲ یعنی سه سال قبل از انتشار کتاب من بنام سه امتحان روی نظریه میل جنسی بچاپ رسیده است عنوان آن اینطور است « یک مطالعه مقدماتی راجع بتاثیر عشق جنسی » و منتج بهمان نتایجی میشود که من هم اکنون برای شما شرح دادم درست دقت کنید : « تاثیر جنسی آنطوریکه اغلب فکر میکند برای اولین بار فقط در موقع بلوغ ظاهر نمی‌شود » نویسنده هزبور بسبک ام-ریکائی کار کرده و در عرض ۱۵ سال در حدود ۱۵۰۰ مشاهدات مثبت گردد آورده که ۸۰۰ مشاهده بوسیله شخص او انجام گرفته‌اند نامبرده درباره علائمی که این عواطف را ظاهر می‌سازند چنین می‌نویسد : « مشاهداتی که راجع باین تظاهرات درصدها کودک از دو جنس بعمل آمده‌اند ثابت می‌کنند که ما نمی‌توانیم بدون در نظر گرفتن یک اصل جنسی در این باره بطور دقیق موشکافی نمائیم فکر منطقی م-وقعی راضی میشود که این مشاهدات را با نظریات و اعترافات کسانیکه آن تاثیر مخصوص را تا یک درجه زیادی در کودکی تجربه کرده‌اند تکمیل

ذماید البته باید کسانی را در نظر گرفت که خاطرات کودکی آنها بالنسبه دقیق باشد، اما آن اشخاصی در بین شما که میل جنسی زمان کودکی را نمی‌خواهند بپذیرند بویژه از این موضوع غرق تعجب و شگفتی خواهند شد که در میان کودکانی که خیلی قبل از موقعاً دارای احساسات عاشقانه هستند عده زیادی بیش از ۳۰ تا ۵ سال ندارند.

هنوز مدت زیادی از این موضوع نمی‌گذرد که من در اثر تحلیل وضعیت یک کودک پنج ساله که دچار تشویش و اضطراب و اختلالات درونی شده بود در این زمینه باخذ تبیحه روشی موفق گردیدم این تحلیل را پدر خود طفل با بکار بردن اصول منظمی انجام داده و توانسته بود تصاویر بالنسبه کاملی از تظاهرات جسمانی و تولیدات ذهنی زندگی عاشقانه کودک در یکی از مراحل اولیه بـدست آورد و دوست من دکتر ث.ژ. یونک دختر بیچه‌ای را که سنش هم کمتر بود و در همین وضعیت مریض من قرار داشت در موقع تولد خواهر کوچکترش معالجه میکرد با کمال اطمینان همان تمایلات شهوانی و همان خواهشها و کمپلکس‌ها را می‌توانستیم در او مشاهده کنیم پس من دیگر در این حقیقت شکی ندارم که شما رفته رفته با این فکر میل جنسی دوره کودکی که ابتدا بنظرتان عجیب می‌آمد مانوس می‌شوید و برای مثال وضعیت یک پزشک امراض روحی از اهل زوریخ دکتر م. بلولر را برای شما مثال می‌آورم که چند سال پیش پیوسته متذکر می‌شد که: از تئوریهای جنسی من چیزی نمی‌فهمد، همین شخص بعدها در اثر ملاحظات شخصی خویش وجود می‌

جنسی را در کودکی کاملاً تصدیق کرد.

مخالفت مردم پزشک یا غیر پزشک مرا از ذکر این نظریه باز نمیدارد آنان در زیر فشار تربیت تظاهرات عاشقانه دوره طفولیت خود را بدست فراموشی سپرده و مایل نیستند آنچه را که و اپس زده است دوباره بیاد بیاورند اما اگر بخواهند به وسیله پسیک آنالیز خاطرات کودکی خود را باز دید نموده و در صدد تفسیر آنها برآیند طرز ملاحظه و مشاهده آنها کاملاً تغییر خواهد کرد.

پس شک و تردید را کنار بگذارید و ببینید که این پدیده ها از نخستین سالهای زندگی چگونه ظاهر و آشکار میشوند (۱) غریزه جنسی کودک بسیار پر پیچ و خم است و میتوان در آن عناصر گوناگونی را تمیز داد که از منابع مختلفه سرچشمه میگیرند بعلاوه در این موقع با عمل تولید مثل که بعدها خود را در اختیار آن قرار خواهد داد هنوز ارتباطی نداردو احساسات مختلف مطبوعی ایجاد میکند که ما بعلت بعضی شباهتها آنها را تحت عنوان لذت جنسی مینامیم منبع اصلی لذت جنسی کودک تحریک کامل بعضی اعضای بدن از قبیل دهان، مقدود، مجرای بول و همچنین پوست و بعضی سطوح حساس است که دارای حساسیت مخصوصی میباشند این مرحله از زندگی جنسی کودک را که در آن فرد لذت را در تن خود میابد و محتاج به پیچ گونه واسطه نیست ما مطابق اصطلاح Havelock Ellis مرحله عشق بخود Auto-erotisme و قسمتهای خاصی را که لذت جنسی ایجاد

(۱) رجوع شود به «سه امتحان روی نظریه میل جنسی» : (این

کتاب بزودی توسط مترجم همین کتاب ترجمه خواهد شد)

میکنندما مناطق عشق انگیز Zones érogénés مینا، یم شیر خوردن و پستان بدھان گرفتن کودکان کوچک مثال خوبی از لذت اتو اروتیک است که بوسیله مناطق عشق انگیز (یا لذت انگیز) انجام میگیرد اولین کسی که این پدیده را از نظر علمی مورد توجه قرار داده است لیندنر از اهل بوداپست بوده است که در آنزمان (۱۷۸۹) این فضایا را تفسیر نموده و کاملاً معتقد بوده است

که اینها هر بوط به میل جنسی هستند و بالاخره تغییر و تحول این عمل مقدماتی را تا اشکال بالتر فعالیت جنسی تشریح میکند نوع دیگری از لذت جنسی در این دخستین مرحله تحریک مصنوعی اعضای تناسلی است که در زندگی بعدی دارای اهمیت فوق العاده است . و بعضی افراد هر گز نخواهند توانست کاملاً خود را از چنگال آن رها سازند همدوش با این فعالیتهای اتواروتیک و فعالیتهای دیگری از همین نوع بزودی در کودک مشکله های غریزی دیگری برای لذت جنسی پدیدار میگردد که دخالت یک شخص خارجی را ایجاد مینماید و ما آن را لبیدو (۱) مینامیم .

این غریزه ها بدو دسته مخالف تقسیم میشوند که یکی فاعلی و دیگری مفعولی است و نهاینده های اصلی آنها از این قرارند : میل بازار و بیرحمی (۲) و ضد مفعولی آن (۳) میل بنگاه کردن و نشان دادن خود بعدها از این میل تمایل بخودنمائی آرتیستیک منشعب می کردد سایر فعالیتهای جنسی کودک هر بوط به مرحله انتخاب معشوق که در آن وجود شخص خارجی ناگزیر و ضروریست میباشد در اوایل زندگی انتخاب این شخص خارجی با غریزه بقاء فرد بستگی دارد

اختلاف جنسین در این مرحله کودکی نقش قطعی را عهده‌دار نیست بدون پروا باید گفت که در هر کودک تمایل جنسی نسبت بجنبش خود (۱) وجود دارد.

این زندگی جنسی نا مربوط پرپیچ و خم و در عین حال تفکیک شده بچه که در آن غریزه فقط متوجه ایجاد لذت است بعدها متumer کر شده و در دو جهت اصلی جریان میابد بقسمی که اغلب در دوره بلوغ خاصیت جنسی مشخص فرد تشکیل یافته است.

از طرفی کلیه این تمایلات تفوق و سیادت « منطقه تناسلی » (۲) را گردن می‌نمهد بدین طریق تمام زندگی جنسی در اختیار عمل تولید مثل قرار می‌گیرد و لذتها اولیه از این پس فقط این اهمیت را دارند که عمل واقعی جنسی را تهیه و تسهیل می‌کنند از طرف دیگر میل بشخص خارجی اتوروتیسم را دور می‌کنند بقسمی که در زندگی عاشقانه تمام مشکله‌های غریزه جنسی می‌کوشند که از شخص مورد علاقه محظوظ گردند اما تمام مشکله‌های غریزی اولیه نمی‌توانند در این تثیت قطعی زندگی جنسی شرکت جویند قبل از دوره بلوغ در اثر تربیت بعضی تمایلات شدیداً و اپس زده می‌شوند و قدر تراوی روانی از قبیل حیا، تنفر، اخلاق مستقر می‌شوند تا آنچه را که و اپس زده شده حفظ نمایند و هنگامی که در زمان بلوغ دوره طلاطم نیازمندیها جنسی فرا میرسد این واکنشها و مقاومتها مواعنی در جلوی انجام میل ایجاد می‌کنند که اورا مجبور می‌سازند که طرق باصطلاح طبیعی

را بپیماید و نمیگذارند که مجدداً تمایلات واپس زده را احیاعنماید
نخست تمایلات فضله دوستی (۱) کودک (یعنی تمایلاتی که با مدافعت
بستگی دارند) هستند

که بیشتر زیر اثر واپس زدگی قرار میگیرند پس از آن
نوبت علاقه با شخصی است که در ابتدا بعنوان معشوق و محظوظ انتخاب
شده‌اند.

در علم الامراض عمومی اصلی موجود است که بما خاطرنشان
میسازد که هر نشوونمائی باعواملی که شخص را مستعد بیماری میکند
همراه است تا جائی که ممکن است در ضمن تکامل بکلی از میان رفته
نقصان یافته، بتعویق افتاده وبالاخره بموانع و محظوظاتی برخورد
در مورد تکامل بینهایت پر پیچ و خم عمل جنسی نیز این اصل صادق
است همه کس بلا مانع آنرا تحمل نمیکند این تکامل در اثر بازگشت
و سیر قهرائی حالات غیر طبیعی واستعدادهای هر رضی را در عقب خود
باقي میگذارد ممکن است که غرائز جزئی همگی از «مناطق تناسلی»
تبغیت نکنند غریزه‌ای که آزاد و مستقل میماند ایجاد انحراف (۲)
می‌کند که جانشین هدف طبیعی میگردید همانطوری که قبل از ذکر
دادیم ممکن است اغلب اتوار و نیسم کاملاً مرتفع نشده باشد و همین
موضوع موجبات بروز اختلالات گوناگونی را در جریان زندگی
فرآهم میسازد برای اولیه جنسین بعنوان منظور جنسی ممکن است
دوام یافته و در مرد بالغ یک تمایل به هموسکن و اینیته بوجود آورد
که گاهی ممکن است میل جنسی منحصر به آن گردد این سلسله

اختلالات مربوط بیک و قله مستقیم در نمو اعمال جنسی است و شامل انحرافات و بچگ عمومی است که در عالم جنسی بهدو فور وجود دارند.

استعداد برای امراض روانی نیز نتیجه نوع دیگری از اختلالات تکامل جنسی است وضعیت نوروز ها در برابر انحرافات جنسی عیناً شبیه بوضع منفی در برابر مشتب است اما در اینجا از اعماق ضمیر نا بخود تأثیر میکنند

پس متحمل یک واپس زدگی شده‌اندولی توانسته اند علی رغم آن خود را بضمیرنا بخود بقبولانند پسیک آنالیز بما میفهماند که تظاهر خیلی شدید این غرائیز در زمانهای خیلی پیش ایجاد یک نوع تشییت جزئی نموده است که اکنون نقطه ضعفی را در سازمان عمل جنسی تشکیل میدهد اگر انجام طبیعی عمل جنسی در سن بلوغ با موانعی مواجه گردد درست در همین نقاطی که تشییت‌های کودکانه بوقوع پیوسته اند واپس زدگی که زاده حوادث گوناگون تربیتی و تکامل بوده است از میان میرود.

شاید بمن ایراد کنند که همه اینها مربوط به میل جنسی نیست هیگوئید این کلمه برای من مفهومی بمراتب وسیعتر از آنچه عادت‌دار است دارد، این حرف کاملاً صحیح است اما از کجا معلوم است که عرف و عادت که آنرا منحصرآ برای عمل تولید مثل استعمال کرده است آنرا در معنی مردودتری بکار نبرده باشد در این صورت غییر ممکن است که بتوان انحرافات را توضیح داد و بارتباط این اعمال در رضی با زندگی جنسی طبیعی پی برد وابدا نمیتوان معنی آغاز زندگی

عاشقانه جسمی و روحی کودک را که بسهوالت ملاحظه کردنی است درک کرد اما دیگران هر معنایی که میخواهند از آن استنباط نمیکنند پسیک آنالیست کلمه میل جنسی را که در اثر تحقیق آن در طفرایت آنرا شناخته است بمعنی اعم کلمه قبول خواهد کرد.

حال یکباره یکباره بستکامل میل جنسی طفل بر کرده‌ایم در اثر اینکه ما بتظاهرات جسمی بیش از تظاهرات روانی توجه کرده‌ایم نکاتی را بدست فراموشی سپرده‌ایم که اکنون باید در صد جیران آن بر آئیم انتخاب اولیه معشوق در بچه بعلت کافی نبودن وسائلش خیلی مورد توجه است ابتدا کودک متوجه پرستاران و کسانی که از او توجه میکنند می‌شود ولی بزودی پدر و مادر جانشین آنها «یک‌گردند مطالعاتی که روی اشخاص بالغ بعمل آمدند با ملاحظاتی که متعقیم‌آمیز روی کودکان انجام یافته‌اند دست بدست یکدیگر داده ثابت کرده‌اند که در مناسبات بچه با پدر و مادرش عناصر جنسی نقش مهمی را عهده‌دارند کودک والدین خود خصوصاً یکی از آنها را منظور عشق خود قرار میدهد این انگیزش عادتاً از پدر و مادر به کودک هم سرایت میکند زیرا نوازش‌های آنان نسبت بفرزندان با آنکه به‌هدف فنهای نمیرسد ولی بطور وضوغ دارای جنبه جنسی است.

پدر معمولاً بدختر و مادر بپسر علاقه بیشتری نشانمیدهد که کودک نیز بطریق زیر واکنشی از خود بروز میدهد:

پسر میخواهد جای پدرش را بگیرد و دختر مایل است جانشین مادر کرده عواطف و احساساتی که در اثر این روابط اولیاء با اطفال

و یا روابط متفرع از آن بین خواهر و برادر نتیجه میشوند فقط مثبت یعنی موبد آمیز نبود.

منفی یعنی خصوصیات آمیز هم هستند کمپلکسی که بدینگو زده حاصل میشود محکم بیک و اپس زدگی سریع است.

ولی باز در ژرفای ضمیر نابخود عمل شگرف و ممتدی را ادامه میدهد و میتوان فرض کرد که با مشتقات خود کمپلکس مرکزی هر بیماری روانی را تشکیل میدهد و میتوان منتظر بود که اثر آن در سایر خصوصیات روانی ما از این کم اهمیت تر نباشد افسانه شاه ادیپ که پدرش را کشته و مادرش را به مسری انتخاب میکند یک تظاهر کمی میل کود کی است که بعد هادر اثر «سد عظیم اخلاقی» که مناسبات جنسی بین خویشاوندان نزدیک را منع میکند، را از داشتند در درام ها ملت اثر شکسپیر همین کمپلکس تمایل بنزدیکان عنتها دزلگافه دیده میشود. در مرحله که کودک تحت نفوذ این کمپلکس مرکزی که هنوز واپس زده نشده قرار دارد یک قسمت مهم فعالیت دماغی او صرف این تمایلات میگردد او از اینجا شروع میکند که بچه ها از کجا بوجود می آیند و بکمک نشانیهایی که باو داده شده اند واقعیت را بیش از آنچه که اشخاص بالغ فکر میکنند حدس میزنند معمولاً چون تولد بچه تمازه برای او رقیبی بدنیا میآورد که ممکن است با او در سر منافع مادی نزاع کند همین موضوع حس کنجکاوی اورا بیدار میکند تحت تأثیر غرائز جزئی شروع بتدوین نظریات جنسی کودکانه مینماید او تصور میکند که هر دو جنس دارای یک آلت هستند و بچه ها از طریق

تغذیه تولید شده از انتها روده بیرون میابند مناسبات جنسین را یک عمل خصمانه و یکنوع تسلط عدوانی تلقی میکند اما چون تشکیلات جنسی خود او هنوز بعد بلوغ نرسیده‌اند و بخصوص عدم اطلاع او از آلت تناسلی زن پسر کنجدکاو مارا مجبور می‌سازند که این کاریرا که امید موقیت در پس آن فیست رها سازد می‌ذالک همین تجسس و تئوریهای مختلفی که خودش بوجود می‌اورد روی خصائیل طفل و بیماری‌های روانی بعدی او تأثیر قطعی خواهند داشت.

این قضیه هم غیر قابل اجتناب و کاملاً منطقی است که کودک در نخستین انتخاب عاشقانه خود ابیین خویشاً بعنوان معشوق بسر گزیند معاذلک نباید لبیمودی او بهمین اشخاص اولی محدود گردد و باید باین قاعده شود که بعدها آنها را مدل و نمونه قرار دهد و هنگام انتخاب قطعی بار عشق را از سرزهین آنان حمل نموده در جلوی منزل اشخاص خارجی بر زهین گذارد برای اینکه کودک بتواند نقش اجتماعی خود را بازی کند لازمو ضروری است که از ابیین خود دل بر گیرد هنگامیکه واپس زدگی می‌خواهد مابین غرائز جزئی جنسی انتخاب خود را انجام دهد.

وبعدها که لازم است شخص از زیر نفوذ پدر و مادر؛ نفوذی که علت اصلی این واپس زدگی است، بیرون بیاید هر بی طفـل و ظـائف مهمی را عـهـده دـارـ است کـهـ اـمـروـزـ کـمـترـ اـزـ روـیـ عـقـلـ وـ درـایـتـ اـنـجـامـ مـیـگـیرـندـ.

این ملاحظات در خصوص زندگی جنسی و تکامل فکری جنسی

ـ دودک آنطوریکه ظاهراً بنظر میرسد، مارا از پسیک آنالیزو از درمان آلام روحی دور نساخته‌اند.

بالعکس درمان پسیک آنالیزی را میتوان اینطـور تعریف کرد:

یک قریبیت تدریجی که منظور از آن رهائی ما از چنگال آثار باقیمانده دوره کود کیست.

•

درس پنجم

ماهیت و مفهوم الام روحی - گریز از واقعیت - پناه بردن به بیماری - عودت مرض - روابط بین پدیده های مرضی و تظاهرات گوناگون زندگی طبیعی - هنر - انتقال (۱) تصعید (۲)

با کشف میل جنسی کودکی و درک این حقیقت که کلیه آثار و علائم مرضی از نوع شکلهای غریزی عاشقانه هستند فرموله ای غیر منتظره راجع بـماهیت امراض عصبی برای ما پیدا می شوند ما مشاهده می کنیم که وقتی اشخاص بـبیمار می شوند که در اثر موافع خارجی یا عدم سازگاری آنها با محیط ترضیه نیازمندی های عاشقانه آنها در عالم واقعیت میسر نباشد آنوقت می بینیم که اینان بـمرض پـناهـنـدـه می شوند تا بـتوانند باـین وسیله از اذاتی که زندگی از آنان دریغ می کند بهر چند گردند ما باـین نکته پـیـبرـدـیـم کـه عـلـائـمـ مـرـضـیـ جـزـئـیـ اـزـفـعـالـیـتـ عـاشـقـانـهـ فـرـدـ یـاـ حتـیـ تـامـ زـندـگـیـ عـشـقـیـ اوـراـ تـشـکـیـلـ مـیدـهـنـدـ وـ دورـ

(۱) Transf ert

(۲) Sublimation

شدن از واقعیت تمایل اصلی است ولی در عین حال یک مخاطره و علت عمده مرضی میباشد این راهنمگفته نگذاریم که ایستادگی و پایداری بیماران ما در برابر درمان تنها از یک علت ساده سرچشمها نگرفته بلکه نتیجه عمل عدیده میباشد این تنها «من» بیمار نیست که با تمام قوای خود از رها کردن و اپس زدگیها که بكمک آنها خود را از شر اوضاع اولیه روحی نجات میدهد امتناع میورزد بلکه غرائیز جنسی نیز تاموقعی که معلوم شان نیست که واقعیت چیز بهتری در اختیارشان خواهد گذاشت.

نمی خواهند از لذتی که جانشین حاصله از بیماری برایشان مهیا ساخته دست بردارند.

کریز از واقعیت هرچه دشوارهم باشد حتی در حال ناخوشی همواره با یک احساس آسایش و راحتی همراه است و انجام آن بوسیله سین فهرائی و عودت صورت میپذیرد باینکه مراحل گذشته زندگی جنسی را که برای شخص ایجاد خوشی و لذت میکرده اند یادآور میشود.

این بازگشت بعقب بد صورت انجام میگیرد: از یک‌طرف شخص را بگذشته باز میگرداند و دوباره مراحل قبلی لیبی‌دوئی و نیازمندی عاشقانه اورابر میانگیند از سوی دیگر احساسات مخصوص این مراحل اولیه را در او تحریک میکند اما این دو صورت یعنی صورت زمانی و صورت موکد را همتوان تحت یک فرمول ساده بیان نمود.

بازگشت بکودکی و استقراره جدید زندگی جنسی دوره طفولیت هرچه بیشتر در علل امراض عصبی عمیق شویم بیشتر بر وابطی که آنها را با سایر پدیده‌های زندگی روانی بشرحتی آنهاست که ما برای آنها ارزش بیشتری فائليم بر میخوریم و مشاهده میکنیم که چگونه واقعیت علیرغم ما آنطور که باید مارا خشنودنمیسازد از این رومایلیم که تحت فشار و اپس زده‌گیهای درونی خویش یک زندگی فانتزی برای خود مهیا سازیم که با انجام خواهش‌های ما نواقص زندگی واقعی را جبران نماید شخص نیرومند گهه‌مواره کامیاب میشود کسیست که موفق گردد فانتزیهای میل را بواسطه مبدل سازد.

هنگامی که این تحول در اثر ناسازگاری حوادث خارجی یا د. اثر ضعف شخص صورت نمیگیرد انسان از واقعیت رو بر گردان میشود و وارد یک زندگی رویائی خوشنودی میگردد و در حال بیماری محتویات آنرا با آثار مرضی تبدیل میکند و نیز ممکن است در بعضی شرایط مساعد وسیله دیگری برای تبدیل فانتزیها بواسطه بجا اینکه بوسیله بازگشت بدورة کودکی مطلقا از واقعیت دور گردد بشرط آنکه دارای ذوق و قریحه آرتیستیک باشد که از نظر روانی خیلی اسرار آمیز بنظر ما میرسید میتواند بعوض اینکه خواهش‌هاش را با آثار مرضی تبدیل نماید با بدأعات هنری مبدل سازد بدین طریق خود را از سر نوشت نوروز رهانیده و در اثر عودت ارتباطی با واقعیت پیدا میکند موقعی که این استعداد گرانبهای در شخص وجود نداشته یا

کافی نباشد ناگزیر لبیمید و در اثر عودت تمایلات کود کی را از نو زنده ساخته و بالآخره تولید نوروز میکنند رزمان ما نوروز نقش صومعه را ادوار قدیم که اشخاصی که از زندگی مایوس و ناممید میشدند و یا در اثر نا توانی نمیتوانستند ناملایمات آنرا تحمل کنند با آنجا پناه میبرند بازی میکنند.

من هی خواهم نتیجه اصلی و عمدہ‌ای را که ما در اثر امتحان پسیک آنالیزی اشخاص عصبی‌بأن رسیده‌ایم مذکور شوم. بیماران روانی هیچگونه بحتوی روحی خاصی دارا نیستند که در اشخاص سالم وجود نداشته باشد و یا چنانکه ث. ژ. یونک میگویی. نوروزها نیز از همین کمپلکس‌هائی که مامردمان سالم دائمًا با آنها در نبرد و کشمکش هستیم رنج میبردند دیگر در اینجا بحسب نسبتهای کمی و رابطه قوایی که باهم در نزاعند جنگ منجر بسلامتی، نوروز با موازنده‌های غیر طبیعی میگردد.

نکته دیگری که تذکر آفراد را در اینجا لازم میدانم مهمترین موضوعی است که فرض مارا در خصوص نیروهای غریزی و جنسی تأثیر میکند هر بار که ما از راد پسیاک آنالیز یک شخص عصبی را تحت معالجه قرار میدهیم این شخص یک پدیده شگفت آوری متهم میشود که که ما آنرا انتقال (۱) مینامیم یا بن معنی که پزشک احساسات تاثیری او را که غاباً با کینه توزی، و عداوت همراه است تحریک میکند که هیچ آزمایش واقعی سرچشمه دلیل وجود آنها را بدست نمی‌دهد طرز پدیدار گشتن آنها توأم با خصوصیاتی که دارا هستند بما ثابت میکند

که از تمایلات گذشته بیمسار که اکنون فراموش شده‌اند مشتق میگردند.

این بقایای زندگی مرضی که بیمار نمیتواند خاطرات آنرا بیاد بباورد در روابط خود با پزشک نیز آنرا احیا می‌کند و پس از آنکه در اثر عمل انتقال چنین تجدید حیاتی از خاطرات گذشته صورت پذیرفت او بوجود قوائی که از جنبش‌های جنسی نابخود او ناشی می‌گرددند متقادع ومطمئن می‌شود آثار مرضی را می‌توان چنانچه بخواهیم از علم شیمی مثالی بیاوریم بر سوابات آزمایش‌های گذشته عاشقاوه (بمعنی اعم کلمه) تشبيه کرده که فقط در اثر حرارت مرتفع تری که در اثر عمل «انتقال» حاصل می‌گردد می‌توان آنها را حل کرد و یا بسیار محصولات روانی تبدیل نمود در این آزمایش پزشک طبق اصطلاح کاملاً بمورد فرنزی نقش مخمر واسطه‌ای^(۱) را بازی می‌کند که بتدریج تأثرات آزاد شده را بخود جذب مینماید.

بررسی «انتقال» نیز کلید تلقین هیپنوتیک را که ما در آغاز بعنوان وسیلی فی نفوذ در ضمیر نابخود بکار بر دیم می‌تواند بدست ما بسپارد در آنوقت مشاهده نمودیم که هیپنوز در موقع درمان بما کملک می‌گردد ولی ضمناً مانع شناسائی علمی قضایا می‌گردید زیرا یک منطقه را بکلی از مقاومت پاک می‌ساخت تا این مقاومت‌های روحی رادر مرزهای همان منطقه متراکم سازد و یک دیوار ضخیم غیر قابل عبوری در که جلوی آن تشکیل میداده بعلاوه نباید تصور کرد که پدیده «انتقال» که متأسفانه من نمی‌توانم در اینجا زیاد در اطراف آن بحث کنم در اثر مطالعات

پسیک آنالیز بوجود آمده است.

عمل «انتقال» در کلیه روابط بشری مانند مناسبات بین پزشک و بیمار تولید می‌شود و تأثیر معالج را بجاهای دیگر هم انتقال میدهد و هرچه کمتر راجع بوجود آن شک و تردید بخود راهدهنده اثر آن نشود، تراست پس پسیک آنالیز آنرا خلق نمی‌کند بلکه آنرا کشف و آشکار ساخته واز آن برای رهبری بیمار بسوی هدف مطلوب استفاده مینماید قبل از آنکه مسئله «انتقال» را پایان بخشیم متذکر شویم که این موضوع بیش از هر چیز نه تنها بیماران بلکه اطباع را بازش حقیقی پسیک آنالیز مطمئن و متعاد می‌سازد.

من میدانم که اغلب طرفداران من فقط در اثر تجربیات خودشان راجع به «انتقال» صحت نظریات مرا در خصوص علل آلام روحی پذیرفته‌اند و باز اطمینان دارم که اشخاصی که ابدآ در پسیک آنالیز کار نکرده و نتایج انتقال را مطالعه ننموده‌اند هیچ‌گاه بصحت بیانات من ایمان نخواهند آورد.

بعقیده من دونوع ایراد اساسی از نظر عقلانی بر تئوریهای پسیک آنالیز وارد است.

نخست آنکه اشخاص هنوز عادت نکرده‌اند که در زندگی روانی آن طوری که باید دقیق شوند در ثانی آنها نمیدانند که اختلاف بین عوالم روانی نابخود و عوالم بخود که برای ما کاملاً عادی شده است در چیست بیشتر انتقادات بیماران و اشخاص تندرست مر بوط باین عامل ثانوی است مردم می‌ترسند که مبادا پسیک آنالیز شر تولید کند آنها بیم‌دارند که اگر غرائز جنسی و اپس زده را بضمیر بخود بیمار باز گشت

نخند این غرائیز عالیترین مزایای اخلاقی را مورد تهدید قرارداده بر آنها
چیره گردند.

آنها میدانند که روح بیمار بشدت جریحه دار شده است و ای از
ترس اینکه مبادا رنج و غم اورا افزون سازند نمی خواهند مردمی بر دل
ریش او بگذارند البته اگر جز تشدید درد کاری ازما ساخته نیست بهتر
آنست که مریض را بحال خودش بگذاریم جراح وقتی میبیند که عمل
او بیمار را درمان میکند از معالجه خودداری نخواهد کرد وهیچکس
نمیتواند اسرارش کند که چرا مریض را در زیر عملی که منجر بدرمان
قطعی می گردد تحت شکنجه و عذاب قرارداده است در همه پسیک آنالیز
نیز همینطور است در مورد بخصوص که واکنشهای نامطبوعی که موقتاً
ایجاد میکند به راتب ناچیز تراز آنهاست است که با عمل جراحی همراهند
بعلاوه این زجر و شکنجه ها در مقابل رنج و عذاب بیماری بسیار کوچک
و بی اهمیتند.

مسلم است که پسیک آنالیز باید مطابق با قواعد و با مهارت کامل
بکار روند اما آیا نباید بیمداشت که غرائیز که واپس زده شده بودند و
پسیک آنالیز آنها را آزاد میکند با ظاهر شدن مجدد در روی صفحه
ضمیر ممکن است بتمایلات اخلاقی و اجتماعی که ثمره تربیت است زیان
وارد سازند؟

هر گز! زیرا مشاهدات ما بر مامسلم ساخته اند که نیروی روانی
و فیزیکی یک میل موقعی که در ضمیر نابخود است به راتب بیش از وقتی
است که بضمیر بخود تحمیل گردد فهم این موضوع هم بسیار آسان است
زیرا یک میل نابخود از هر نفوذی بر کنار است والقائات عکس هیچ

گونه تأثیری در آن ندارند بالعکس میل بخود تحت تأثیر کلیه پدیده های درونی مخالف فرار می کیرد درمان پسیک آنالیزی در اثر حذف فتايج شوم واپس زد گی عاليترین آرزوهاي زندگی عقلاني و اخلاقی مارا برآورده ميسازد.

اکنون ببينيم تمایلات نابخودیکه بوسیله پسیک آنالیز آزاد می شود چه خواهد شد؛ بچه وسائلی می توان زیانهای احتمالی آنها را از میان برد؛ ماسه و سیله میشناسیم.

غالباً اتفاق می افتد که این تمایلات در اثنای درمان خود بخود از بین می روند دزاين مورد يك نوع انتقاد یا سرزنش جانشين واپس زد گی ميشود و اين انتقاد چنانچه شامل محصولات دوره کود کی «من» باشد آسان تر خواهد بود در آن هنگام شخص ناتوان که رشدش نقص بوده است نمی توانسته بطور مؤثری بر علیه هيلی که انجامش برای او غير مقدور بوده مبارزه کند و مجبوراً آن را واپس زده است امر و زه که بحد رسدر سیده می تواند بر آن مسلط گردد.

دومين وسیله اي که بكمك آن پسیک آنالیز می تواند راهی برای غرائزي که کشف میکند بگشاید اينست که آنها را بهمان عمل طبیعی خودشان که قبل از بروز اختلال دارا بوده اند باز گرداند در حقیقت هيچگاه بنفع شخص نیست که بلکه تمایلات دوره کود کی را يشه کن سازد نوروز در اثر واپس زد گیهای خود او را از منابع گونا گون نیروی روانی که برای ایجاد صفات عالیه و بکار اند اختن فعالیت او بسیار سودمند بوده اند محروم ساخته است.

با زراغ دیگری می شناسیم که شاید بهتر از دیگران باشد از این

تمایلات کودکانه می‌توانند تمام قدرت خود را بروزداده و به جای میل غیر عملی شخص هدف عالی تری که هیچ ارتباطی با میل جنسی نداشته باشد قرار دهند: این عمل تصعید (۱) است تمایلاتی که غریزه جنسی را تشکیل می‌دهند بوسیله همین قابلیت تصعید مشخص می‌گردند: به جای منظور جنسی آنها هدف عالی تری که ارزش اجتماعی آن به مراتب بیشتر است قرار می‌گیرد شریفترین تجلیات فکری بشر نتیجه همین گونه تصعیدها می‌باشد.

اینک سومین استنتاج ممکنه از درمان پسیک آنالیزی: این موضوع کاملاً حقانی است که یک عدد از تمایلات جنسی واپس زده مستقیماً فرضیه شوند و این ترضیه بواسیل عادی انجام پذیرد اما تمدن ما که بسوی تربیت غلطی متمایل است در واقع زندگی را برای اکثر افراد بسیار مشکل می‌کند و در اثر ترس از واقعیت تولد نوروز هائی می‌کند بدون اینکه از این افراط در واپس زدن گی جنسی نفعی عاید او گردد.

هیچگاه نباید کاملاً از این حس حیوانی که در طبیعت ماموجود است منصرف شویم ایده آل تمدن ما ایجاد نمی‌کند که از لذت زندگی چشم بپوشیم بدون شک بسیار پسندیده است که عناصر جنسی را در آن اثر تصعید روز افزون طوری تغییر دهیم که بیشتر بسود عالم بشریت باشد اما همان طوری که در یک ماشین بخار فمی‌توان تمام حرارت مصرف شده را بکار میکانیکی مفید تبدیل کردد راینجا هم نمی‌توان کاملاً نیروی حاصله از غریزه جنسی را تغییر داد این از جمله محالات است اگر غریزه

جنسی را از غذای طبیعی اش محروم سازند باید نتایج وخیمی را از آن انتظار داشت.

در اینجا خوبست سرگذشت اسب شیلدار اباخاطر بیاورید. سکنه این شهر کوچک دارای اسبی بودند که نیز و مندیش مؤجبات تحسین و شکفتی همه را فراهم می‌ساخت بدینختانه نگاهداری حیوان برای آنها بسیار کران تمام می‌شد بنابراین این تصمیم گرفته شد برای اینکه اورا با نصراف از علیق خود عادت دهند هر روز یکدانه از جوی او را کم کنند و همین کار را هم کردند اما وقتی آخرین دانه حذف شد حیوان مرده بود ولی مردم شهر هیچگاه علت آن را نفهمیدند.

اگر از من بپرسیدم کویم از گرسنگی مرده است و هیچ جانداری یافت نمی‌شود که بدون صرف غذا قادر باشد امّا زندگی باشد.

پایان

قیمت دیال